محترم عنایت «شریف» از کانادا

... و گل سرخ مزار

پر در کلبه‌ام انگشت زند فصل بهار
ز راه پنجرهٔ نیمه باز خانهٔ من
صدای گام سفر کردهٔ نوروز رسد
ورای پنجره بینم ؛
که گِرد گنبُد آبیِ سپهر
پر زنان مرغ سپیدی
ورقی از کتاب خاطره را
بسوی محلهٔ پُر بار سخی ، در گل سرخ
به ره روضهٔ مزار برد
و گل سرخ مزار ....
یادم از لالهٔ سرخی بدهد
که سر خاک مزاری
دور ، در دامنهٔ کوه بلند
کنار کلبهٔ ویران شده‌ئی
غرقه در موج خموش و سکوت
غنچه‌اش باز شود !!

در بهار زندگی فرزندم بوی باروت و آتش مرمیهاست ... درین تابلو آدمها خوابیده اند یا مرده اند ... فضای این تابلوی سیاهکار، غمین و خفقان آور است ، امانقش بهاریکه هنوز درخاطره ام باقیست عطر گل پخش میکند و نغمهٔ عشق میوزد ...

شگوفه های سپید و زرد و گلابی که درمقدم بهار می‌شگفد ، نیز الهام‌بخش است ، ولی آرتیست جوان میدانست که من سبزه های دیرپا را بیشتر دوست دارم . این سبزه ها بمن نیروی هستی و شور و

بقیه در ص ۱۴۵

محترم اقای سراج وهاج از کانکورد

سبزه

۱۳۷

باآنکه تابلوی قشنگی نبود ، ولی نگاه مرا بخود میکشید ...

آرتیست جوان خطهای نامرتب درهمی ترسیم کرده ، رنگهای زننده یی را بهم آمیخته بود . جویبارها خشکیده بودند و چند کلبهٔ نیمه‌ویران بگوشهٔ چپ تابلو منظر مهیبی داشتند . یک ابر تیره فضای تابلو را سیاه ساخته ، چندنا گلولهٔ آتشین از دهن توپهای کج کج ، نهفته درپشت تپهٔ ریگی ، بسوی هدف نامشخصی فیرشده بود . آدمها دروسط تابلو خفته بودند ... یا مرده ؟ نمیدانم ، زیرا هیچکدام قدراست استاده نبودند . چند درخت خشکیده درحواشی به نظر می آمدند که سایه های درازشان تا سینهٔ تپه امتداد یافته بود ... پرنده یی پرنمیزد ولی دامن تابلو مالامال از سبزه بود .

پرسیدم : این چیست ؟

گفت : اسمش را « بهار زندگی » گذاشته ام .

به چشمان فرزندم که بهار را اینطور می بیند و زندگی را آنطور ترسیم میکند ، لحظه یی خیره شدم ...

گفت : میدانستم بدتان می آید .

گفتم : بخاطریکه از زندگی دران نشانی نیست واز بهار ، جُز این سبزه ها ، اثری نمی بینم .

گفت : شما مُدل بهتری بمن نشان دهید تا ترسیمش کنم !

آرتیست جوان درحالیکه ازمن وتابلو دورمیشد ، اضافه کرد : این سبزه ها را بخاطر شما کشیده ام ...

× × × ×

او میدانست که ازسبزه ها خوشم می آید ، بخاطریکه سبزه بوی بهار را میدهد . میدانست که من گلستان را درسبزه‌زار می بینم ... سبزه خزان زندگی مرا بهار میسازد ...

اما سبزهٔ که این آرتیست نوجوان میبیند و ترسیمش میکند ، باسبزه یی که دراندیشه وپندار من نقش گردیده است ، شباهتی ندارد : روی این سبزه ها سایهٔ مرگ افتاده است ، سبزه هاییکه من میشناسم جلوه یی از زندگی داشتند ، سبزه هاییکه من میدیدم تابلوی زندهٔ عشق بودند ... من عطر آن سبزه ها را هنوزهم احساس میکنم ...

بقیه در صفحهٔ مقابل

محترم حامد نوید – واشنگتن

طایر قدس

خیز تا ساز بهاری دگر آغاز کنیم
در این سینهٔ افروخته را باز کنیم

خیز تا سان چو مرغان دگر در افلاک
مشق پرواز به جولانگهٔ شهباز کنیم

مطرب عشق بزن نغمهٔ آزادی را
تا یکی ذره صفت رقص بهر ساز کنیم؟

نوبهار است وصد اسرار درین باغ نهان
خیز، تا بیخبران را خبر از راز کنیم

سوز در سینه وآتش بسر وشعله بلب
شمع سان راز دل خویشتن ابراز کنیم

شرح ویرانی دل قصهٔ پرسوز است و گداز
لحظه ها میگذرد، تا یکی اغماز کنیم

ما چو موجیم که در دایرهٔ طوفانها
سر بساحل زده و تا ابد آواز کنیم

گر زبان تو و من را چو ندانند که دوست
بزبان دگری باب سخن ساز کنیم

بر و سالی دگر بخش، تو ای طایر قدس
که از این منزل محنت زده پرواز کنیم

محترم محمد ظاهر امیری از نیویارک

روح بهار

آمدی ای ماه شهر آرای عشق
در لب آبات پر غوغای عشق

آمدی آتش زدی در جان ودل
در سرم افگنده ای سودای دل

چشم تو سرشار از آیات مهر
می کشد دل را به دریا های عشق

زنده ام از شبهای غم نامی نماند
آمدی ای اختر زیبای عشق

آمدی در قلب من ماوا کنی
شستشو سازیم در دریای عشق

بوسه ها تا بر گرفتم از لبت
شهر همه بر گشت از غوغای عشق

آهوی چشم تو شر افگن بود
آمدی از دشت تا سیدای عشق

روز وشب سودای تو در سر بود
نقد دل باختم در سودای عشق

با قدومت جان من پر خنده گشت
آمدی ای دولت والای عشق

آمدی زیبا تر از روح بهار
ای عروس کشور زیبای عشق

برادر محترم – غزل شما با اقتراح "بهار وطن" ظاهراً پیوند ندارد، مگر انکه "بهار" معشوقهٔ شما باشد. بهر حال از باب تشویق نشر شد. با انتظار آثار خوبتر تان. اداره.

محترم جیلانی ساجد از لاس انجلس

بهار بی وطن

میگویند سال دیگر در وطن می آید و بهار دیگر آغاز میگردد.

بلی سالهاست که از وطن دورم و در دیار غربت افتاده ام، نه از بهاران وطن خبریست و نه از خوشی اثری.

در این بهار در آن جا به عوض آواز خوش بلبلان صدای مهیب بم و راکت بلند است وگوشها را نوازش میدهد.

از چمنزاران آن به عوض طراوت و بوی سبزهٔ بهاری خون بمشام میرسد.

آن دشتان پر از گلهای وحشی لاله، سالهاست که طراوت و زیبائی خود را از دست داده و بمهای نا سالم همه را خشک و نا زیبا ساخته اند.
بلی هموطنم ما امروز بهار نداریم وخوشی از ما رخ بر بسته.

سالهاست که در آن دیار، ماتم و غم جای خوشی و آسایش را گرفته. مادران بخاطر از دست دادن عزیزان و جگر گوشه هایشان سال جدید را با غم و اشک آغاز می نمایند...

نه از میله گل سرخ خبریست و نه از شگوفانی گل غندی (سروان) اثری. امروز از نو روز و هفت میوه در وطن خبری نیست...

اطفال دیگر بازیهای معصومانه شان مشغول نیستند. دختران به عوض پوشیدن لباسهای نو و سرمه نمودن چشمان شان بهار را با اشک و ناله آغاز می نمایند.
بلی هموطن، بهار بی وطن رنگ و بو ندارد. ختم.

اداره توجه هموطن محترم را به بیت ذیل معطوف میخواهد:

امید من آنست که نومید نگردی
بزواک چو نومید شدی کار تمام است!
(استاد بزواک)

محترا استاد رشید
بینش از هیوارد

برادر دانشمندم داکتر سید خلیل هاشمیان
مدیر مسئول مجله آئینه افغانستان

نامه مطبوع و متحد المضمون شمارا چند روز پیش گرفتم.

دراین نامه از نویسندگان و شعرای هموطن تان در این غربت سرا خواسته اید تا آثار ادبی و منظومه های بهاری شانرا به مناسبت حلول سال نو و بهار در وطن محبوب ما افغانستان (در هرچند بدبختانه سالهاست فروغ بهار در آنجا مرده و خزان زندگانی در دشت و بوم آن سایه گسترده) برای نشر به مجله فوق العاده آئینه افغانستان اهدا بدارند که این اقدام شما ابتکار خوبیست برای بیدار ساختن قریحه های شعری و احساسات خوابیده و افسرده سخن سرایان ما در سرزمین غربت.

تقاضای شما ازین هیچمدان مبنی بر همکاری قلمی بنده بدین مناسبت و خاصتاً جمله گله آمیز شما که در ظهر لفافه مکتوب مذکور بخط خود شما تذکر یافته بود، بر من اثر کرد.

آقای عزیز! شما خوب میدانید که من شاعر نیستم، تا یک بهاریه زیبا را مناسب بحال وطن خود تقدیم نمایم. و شیوه کارهای قلمی من در مجلات منتشره بی ایرا، چنانچه خود مشاهده فرموده خواهید بود عبارت است از معرفی قسمتی از شعرای هموطنم که در غبار فراموشی ها یا از نظر افتاده و یا در گذشته ها بدرستی از آنها نامی برده نشده است و همکذا از شعرای جوانیکه تازه در افق فرهنگی ها در سرزمین مهاجرت طلوع مینمایند و از قریحه عالی و شیوائی کلام برخوردارند.

که اینک بنا برین انگیزه ذوقی و به سابقه همکاری قلمی با مجله فوق العاده سال نو شما که خواسته اید قسمتی از صفحات نشریه وزین شما سرشار از روایح دل انگیز سخن و شعر باشد شاعر جوان و بلند قریحه ایرا به شما معرفی میدارم که سالهاست چندیست در بساط عرفان حضرت ابوالمعانی خلوت گزیده و در طلسم حیرت این خداوندگار سخن در بند مانده است و ذره آسا تلاش دارد تا از طور معرفت او الهام و روشنائی گیرد.

این شاعر مضمون آفرین «حقین» تخلص میکند و عبدالرزاق نام دارد - او از اوایل کودکی ساده به المان غرب مهاجرت نموده و مشغول تحصیلات عالی در فلسفه است. اما چنانچه خودش مینویسد عشق و علاقه مندی او به پیروی از مکتب حضرت بیدل او را مجنون گشانیده و مطالعات مداومش در تصوف و عرفان او را بعضاً از کمال نصاب های تعلیمی اش بازداشته است. سوانح زندگانی حقین، از آنجائیکه بارقهٔ این عشق ادبی در دلش درخشش یافته و تا امروز او را مجذوب و مفتون دارد در حد خودش دلچسپ و پرماجراست که روزی اگر حیات وفا نماید وقتی برگزیده اشعار او بچاپ برسد شرحی از آنرا خواهیم نوشت. اما فعلاً دراین مختصر تقریظی را به نگارش میرسانیم که جناب داکتر روان فرهادی مرد ادیب و سخن شناس ما که خود نیز یکی از دوستداران و پیروان دبستان بیدل اند در بارهٔ مقام ادبی این شاعر جوان نوشته اند:

بسم الله الرحمن الرحیم

«از دوست ادیب خود آقای عبدالرشید بینش سپاسگذارم که نمونه های آثار شاعر جوان عبدالرزاق «حقین» را بدسترس من گذاشت. از خواندن آن شادمان و تا حدّی متحیر شدم:

«پیروان مکتب میرزا عبدالقادر بیدل درین دوصد سال اخیر بسیار بوده اند و بعضی دراین راه بمدارج بلند رسیده اند چون سردار غلام محمد طرزی در قرن گذشته، اما دراین عصر کمپیوتر ره پیمائی شاعر جوان برین طریق بیشتر به کار قهرمانان ورزش دارد ورزش اما البته ورزش فکر و دل در حریم معنی - قهرمان ورزش را ملیونها بر شیشهٔ تلویزیون تماشا میکنند اما این قهرمان شعر و معنی را در این ساحهٔ دشوارگذار

بجز خواص قدر نخواهند کرد (دستگیر فکرم آسان نیست کوهم و کتل دارم)
امنیت سلام من به حقین، اما سلام من به او بی طمع و مدعا نیست
هرچند روستائی نیستم و (به کابل زاده شده ام)

آنچه را دیگران نتوانستند حقین میتواند به توفیق خداوند آغاز نماید و آن ترتیب یک فرهنگ الفبائی ترکیبات و مصطلحات ادبی میرزا عبدالقادر بیدل است گرچه کتاب مجمل باشد. اگر با این موضوع علاقه بگیرد نظریات خود را مفصل به شخص او خواهم نگاشت. من این نظریات را از چهل سال بأین سو در فکر پرورده ام - مرحله ما بعد ترتیب یک فرهنگ افکار بیدل است. امید است خدا بخواهد دراین عصر آخر زمان یا شبیه به آخر زمان کسی پیدا شود که دروازه گلستان سخن بیدل را بروی هزاران علاقه مند او باز کند - این دروازه هنوز بسته است

وهمه که در آن گلستان درآمده خبرش باز نیامده - امید است که خبر حصین به ما باز بیاید)

در اینجا سه غزل حصین را از جمله ده ها غزل ناب او نمونتاً به دوستداران شعر و ادب و بالخاصه به کسانیکه با سنخ کلام حضرت ابوالمعانی بیدل آشنائی دارند و برای سیر افکار او در راه عبور از کوه وکتل اند در صفحات بعدی یادداشت مینمایم و اگر پسند خاطرشان افتاد - در آینده نیز به نشر اشعار او اقدام بعمل خواهد آمد

در پایان سال نو ۱۳۷۰ شمسی را به کلیه هموطنان گرامی ها در غربت ومخصوصاً به مردم ستمکشیده در بخدیده مان درکشور که سالیان دراز یست نخل امید شان

با شگوفه های بهاری باور نشده و مقدم نوروز را با شور و هیجان و شادی استقبال نکرده اند با صدای فشرده از غم واندوه و سرافگندگی بی سرافگندگی بخاطر اینکه آنها را تنها گذاشتیم ، با امید یک فردای روشن و زود رس تبریک میگوئیم . با احترام

طرح بهار مغتنم عطر چمن دارد سخن
حرف ز داغ لاله ها در نسترن دارد سخن

عنبر طواف میکند هرجا خیال سنبلت
موئی زمویش گفته ام مشک ختن دارد سخن

حرمان ما افسانه شد در گلشن و در انجمن
بلبل مگر کز یاس من با یاسمن دارد سخن

رنگ شکست بال و پر در سطر رنگین منست
بسمل زبانی میکنم خون در دهن دارد سخن

ایدل اگر منصوبت بر خود زند یک تهمتی
دارش کشم در حرف خود تا عرش رسن دارد سخن

گفت و شنود مردمان بیش از طنین هیچ نیست
در خلوت صاحبدلان دایم وطن دارد سخن

عمری هنوز با خود کشی زنجیر استیلای غیر
درمان شود وحدت مگر درد کهن دارد سخن

آنکس که دید حرفی نگفت نشنیده بود آنهم که گفت
آخر زچه زاهد مدام در انجمن دارد سخن

ظرف عقول مردمان همچون حباب از خود تهی
لیکن عجب هرکس بمن از علم و فن دارد سخن

وهمم ز بس همدم شده با زلف پیچاپیچ یار
مضمون بداد خط برس ذوق شکن دارد سخن

پروانه وار برگرد خود امشب حصین چرخیده ای
شمع جمال مهمان جان وز دل لگن دارد سخن

عقل ما از چشم مستش تا یکی ساغر گرفت
داستان هوش ما را مو به مو از سر گرفت

موشگافی رشته های عقل ما از هم گسیخت
مغز ما چون شعله در شد رنگ خاکستر گرفت

ارتعاش ساز ما در قید خاموشی فسرد
عاقبت پژواک ما را سمع گوش کر گرفت

سایه وار هر سو به پایش طرح مضمون کرده ایم
از فتادن جوهر ما سرخط دیگر گرفت

از سراب لعل لیلی کاروان یاد نمود
غلغل زنجیر مجنون شورش محشر گرفت

رنگ و بو آگنده است هر چند به گلشن باسمن
آشیانم در دماغ کیفیت عنبر گرفت

تشنگان را ده نازند پامال روزگار
گرد ما را زندگی از دامن دلبر گرفت

بهر دل خرمشت خونی مونس دیگر نماند
موج درد از بحر غم در سینه گوهر گرفت

ناله سوزد روز و شب در کنج غم دل را حصین »
آتش از خود چون برون شد دامن اخگر گرفت

گمگشته خویشیم فراموش که هستیم
در میکده با یاد که مدهوش که هستیم

مضمون طلب مطلب خمیازه موهوم
وامانده حسرت کش آغوش که هستیم

بدمست جنونیم و به صد شوق و تمنا
در بادیه سرگرم که ؟ در جوش که هستیم

ساقی بکجائی که بگوئی به ادائی
صهبای که در جام که و نوش که هستیم

آنسوی لطافت که بس عریان ز حجابیم
جنس نفس خویش قبا پوش که هستیم

امشب که طرب پرسش آهنگ نفسهاست
در بزم کجا نغمه خاموش که هستیم

رو با ز تغافلکده پرسید که امروز
موکول به فردا قصه دوش که هستیم

تعقل و فن هستی ما [illegible]
پیچیده به مضمون جنون [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] حصین [illegible]
[illegible] مجنون [illegible]

به شکل چاربیتی های محلی

محترم خلیل الله باختری
هامبورگ آلمان

بهار وطن

بهار است سبزه روئیدن ندارد — نهالش میوه ئی چیدن ندارد
خدایا باغبان بی خانمان است — گلی از بهر بوئیدن ندارد

═══

نه باغی بنگری نی لاله زاری — نه دشت و دامن و نی کوهساری
صدای راکت و توپ و طیاره — شنیش هنگامه و شور و شراری

═══

زمین با به دهقان گشته ویران — نه آبی دارد و نی لقمهٔ نان
به هرجاه حمله و بمباردمان است — نه انسان زنده میماند نه حیوان

═══

نه چوپان میرود بر سوی صحرا — نه رمه دارد و نی هی هی و ها
به هرجاه آتش است و دود باروت — بسوزد دشت و دامان و چراگاه

═══

برادر با برادر میکند جنگ — ندارد حاصلی جز مایهٔ ننگ
کدام خائن کدام میهن فروش است — که بر هستی ملت میزند سنگ

═══

سپاس و مهر و انصاف و مروت — میان مسلمین باشد ضرورت
چنین است حکمت و اندرز قرآن — به صلح اوس و خزرج از کدورت

═══

خدایا بندگانت ناسپاس است — بری از منطق و عقل و قیاس است
یکی ظالمتر از چنگیز وحشی — دگر بیچاره و مظلوم یاس است

═══

چرا در فکر حال خود نباشیم — به فکر ماه و سال خود نباشیم
وطن میسوزد اندر آتش و غم — خبر از جان و مال خود نباشیم

بسوزد روسیه در آتش و غم — بسوزد خلقی و الحاد و پرچم
بسوزد آتش افروزان بسوزد — میان آتش و خمپاره بکدم

═══

ندارم باختری چون روز نوروز
بر آرم ناله و آه جگر سوز
بملک دیگران در حال غربت
چنین است حال و احوالم شب و روز

غرض نشر به نشریه وزین آئینه افغانستان تقدیم است

محترم فرهاد لبیب از کانادا
به استقبال: استاد خلیلی

تقدیم به زندنیان «پلچرخی» و دیگر زندنهای رژیم مزدور. روس. که منتظر صبح ازادی اند

بهار زندان

گر سوز ما ، ز سینه شود برده در همی
غوغا فتد به مهر و مهش زین شرر همی.
ما لذتی به عمر ندیدیم در این محیط
غیر ملال و رنج و سرشك نظر همی.
شد سالها به دشمن انسان نبرد ما -
این است سزای این عملم سر بسر همی
شد ده ماه ز زندگیم اندر این حصار
بهر رضای دشمن این بوم و بر همی
در دخمهٔ که من کنم زندگی در ان
جز قفل و حلقه نیست رفیق دیگر همی
شبها به انتظار عدم با (مزاب سرب)
اری بخواب کی رود ، این چشم تر همی
نی نور مه به بستر سردم فتد شبی
نی چشمك ستاره شود همسفر همی.
ان کاروان مه شود واژگون که نیست -
بر اشنای بیکس خویش گذر همی.

وووووووووووووووو

گویند که نو بهار رسیده است به بوستان
بر شاخه ها شگوفه شده جلوه گر همی
گویند گلان وحشی و رنگین و خوشنما
خندان بدر شدند ز کوه و کمر همی
گویند که مرغکان زرین بال به بوستان
از شادی وصال شدند نغمه گر همی
گویند کنار رود خروشان کبوتران -
سازند دو بال ناز به هوس خشك و تر همی
گویند که مادرم ان قبلهٔ امید
ان غمگسار فرشته به شور و شر همی
چون بیگناه اسیر که برندش به قتلگاه -
هر سو کند نگاه به هوای پسر همی -

بقیه در ص ۱۴۲

محترم استاد کریم نواب از هامبورگ

در آن بساط که حسن تو جلوه آغازد
مجال طعنهٔ بدبین و بدپسند مباد

حضرت حافظ

نشر دوشمارهٔ آئینهٔ افغانستان را یکی از دوستان بمن داد. در اشتیاق مروری بر این نامه دو شماره آنرا به امانت گرفتم و روزی چند صرف خواندن آنها شد. مرا عادت بر آنست که در مطالعه همچو مجلات که از هر خرمنی خوشه‌ای دارد نخست به بخش شعر و ادب آنها پردازم و بعد خال خال به مباحث دیگر در زمینه‌های دیگر.

بهر حال این نوشته شاید بهانه‌یی باشد برای همکاریهای بعدی من، اگرچه انتقاد بر جزئیات مجله آغاز ناخوش آیندی است، اما بهیچ روی تحسین و آفرین استاد هاشمیان نیکاهد که با همت استوار و فضیلت بیشمار کار این مجموعهٔ همایون به پیش میبرد که الخیر ابقی وان طال الزمان به.

صفحه ۱۳۲ و ۱۳۳ آئینهٔ افغانستان مطالبی دارد درخور توجه و قابل گفتگو که تبصره بر پارهٔ از آنها خالی از فایدت نیست.

اول: بیت — بدل گفتم کدامین شیوه دشوار است در عالم — نفس در خون تپید و گفت پاس آشنائیها

در مین غزلی از مرزا بیدل، به مطلع ذیل آمده است:

باغ غربتم واسوخت آخر خودنمائیها — بر آورد از دلم چون ناله اظهار رسائیها (۱)

وهمچنان بیت — طریق دلربائی یک جهان نیرنگ میخواهد — بحسن محض نتوان پیش بردن نازنینیها

در غزلی دیگر از مرزا با این مطلع: بود سرمشق درس خامشی با یکدیگر بینیها

ز مو انگشت حیرانی بلب دارند چینیها (۲)

ذکر است. اینکه از زبان سحر بیان مرحوم طرزی حسب حال کسی در موقع مناسب بر آمده است، منسوب نمیشود. علاوه بر آن «آشنائیها» را با «نازنینیها» نتوان هم قافیه ساخت.

بیت بدل گفتم .... افسانه‌یی دارد که می باید شنید از من و آن چنین است که:

یکی از امرای زمان بیدل مصراعی در خاطر افتاد، بدل گفتم .... که خود نتوانست جواب گوید کسان گسیل کرد در اصقاع مملکت تا شاعری بیابند که با آوردن مصراعی دیگر تواند خاطر افسرده ملک را شادان کند. کسی پیدا نشد در فرجام مرزا را بردند و جواب شنیدند. نفس در خون .... افسانه ایست بامزه برساخته و پرداخته شاگردان و ارادتمندان ابوالمعانی. چنانکه داستان تیمورلنگ و حضرت حافظ را جعل کرده‌اند و گفتگوی کوتاه آنها را بر سر بیت: اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را — بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

البته خواننده میداند که سردار خونخوار تاتار در بدل آبادی سمرقند جهانی را بخاک و خون کشید و ویران ساخت.

چند سطر بعد در زمرهٔ پیروان بیدل نام کسانی ذکر است که محتاج توضیح است. میدانیم که امروز در نقد الشعر نمیتوان به فرمالیسم دبا بسنده کرد بلکه با استفاده از تئوریهای انتقادی، تئوریهای زیباشناسی و جامعه شناسی میتوان محیط شاعر، اندیشهٔ شاعر، مکتب شاعر و شعر شاعر را روشنتر ساخت و آخرالامر به شاعر رو کرد — به شعر شاعر که قاصد راستین دنیای اندیشهٔ بیکران وی است و جولانگاه خیال بی پایان وی (۳) از استاد نوید بشنوید:

اگر شراب بدوام میفروش مرا — درین بهار نبینی دگر بهوش مرا
همان منم که فتم مست شب بمیکده‌ها — سحر برند خراباتیان بدوش مرا
توای حریف مینداز ناقد خامم — بهفت دیگ خود افلاک داده جوش مرا

ویا این ابیات:

تنگنای قفس هرچند فرو ریخت پرم — چشم دارم دمد ایزد پروبال دگرم
چند بیهوده زند چرخ ترازو بزمین — سرموئی نتوان کاست ز قدر گهرم
چشم امید من از خواجهٔ شیراز اینست — که فرامش نکند وقت دعای سحرم

و اما استاد پژواک که در غزل رودکی وار گوید، زمانی شعرش رنگ مرغزار غزنه داشت و بوی بهار کابل میداد که از شمیم دل آویزش دماغ جان معطر می شد و سخنش در مجمع صاحبدلان دست بدست می گشت اکنون که آن روشن روان پیر شده روز، در سنگلاخ حیات مانند همسفران پیشینه پای فرسوده و سینه مالامال از نفت غم است، شکایت از ابنای زمان دارد و همچون سخنور دانشور قبادیان دردی از نظر جهان بینش پنهان نیست. به عالمان بی مایه می بیند که عمل در کارشان نیست و به قدرت طلبان عشرت جو نگاه می کند که خون بیگناهان در قدح دارند و به زاهدان دنیادار که از دستشان دستها بر خداست)

---

۱ — صفحه ۲۸ کلیات غزلیات مرزا بیدل طبع وزارت معارف.

۲ — صفحه ۳۹ و ۴۰ کلیات بیدل.

۳ — رجوع کنید به کتاب «شعر بی دروغ شعر بی نقاب» بخش اول نقد الشعر، نوشتهٔ دکتر زرین کوب.

و سرانجام یک تن را به ثواب اندر نمی بینند . آری این است شعر زمانهٔ ما ، شعری که از دل بیرون می آید و رگ خون دارد . شعر درد و رنج ، شعر اشک و آه ، شعر ماتم و عزا ، شعر غربت ، شعر ....

زمانه دشمن ما شد چو ما به عصر زمان — نساختیم و زمانه بما نداد امان
چو ما مسلط بر سلطهٔ زمان نشدیم — زمان گرفت ز ما قیمت از کشور مان

این قصیدهٔ استاد که در شمارهٔ نهم و دهم آیینهٔ افغانستان چاپ شده متأسفانه پر از اغلاط طباعتی است از جمله ، بجای (همگنان) در بیت هشتم باید (همگنان) آورد و در بیت هفدهم (نتالیم) را (نتالم) نوشت و همچنان مصراع اول بیت هجدهم درست به نظر نمی آید ؛ چنان منقلب است وضع سالکان طریق .... در بیت بیستم باید (بهمگر) باشد نه (بهم گر) . و مصراع بیت بیست و دوم با نظم درست نمی نماید :

ز جهل خیره از آنکه سخن ز سخن

و در بیت آخر لفظ (مغنّی) به تشدید نون ، بمعنی آوازه خوان و سرود گوی ، ثقالت بار آورده شاید گفتهٔ خود استاد پژواک باشد و قابل اغماض . در نتیجه باید بگویم که مسئولیت صحت و سقم اشعار نامآوران سخن که بچاپ می رسد ، بدوش ادارهٔ مجله است بخصوص که از جایی دیگر گرفته می شود .

برگردیم به مکتب هندی بیدل و بیدل گرایان در افغانستان ، از سردار مهردل خان مشرقی تا عندلیب طرزی مرحوم ملک الشعرا قاری ، استاد سخن بیتاب ، مرحوم عبدالغفور ندیم ، استاد بسمل ، شایق جمال ، استاد محمد ابراهیم صفا همه از بزرگان این طایفه اند و از رهروان مکتب هندی که یکی طرز صائب شگفته و دیگری به سبک بیدل غزل سروده و آن یکی هم به واقف نظر داشته است .

فرد شاخص این عصر که ارادت بسیار به بیدل داشته مرحوم استاد محمد انور بسمل فرزند ناظر محمد صفر خان است (که گوهران پربهای عرش در خاک توده های تیرهٔ ظلمت کدهٔ زندان به یغما رفته) مانند میرزا در جستجوی (معانی غریب ، و مضامین تازه و پیچیده) و (استعارات رنگین) می گردد . به غزل زیر توجه کنید که چه زیبا سروده :

آب گل آزارم که رنگ از این و آن دزدیده ام
یک متاع و هم از چندین دکان دزدیده ام

حال بار امانتم ز هستی تا عدم — لیک قلاش از چیزی در میان دزدیده ام
در محبت با همه بیدستی و پایی همچو سیل — بسکه شوخم سرمه از چشم بتان دزدیده ام
چون صراحی جوش خونم را درین بزم خیال — خنده پندارند خلق و من فغان دزدیده ام
تا چو شمعش ناگهان از جرأتی تندر بباد — سر بجیب خویش از بیم زبان دزدیده ام

غزل استاد بسمل به اقتفاء از این دو غزل میرزا بیدل است

حرف داغی لاله سان زیر زبان دزدیده ام — مغز دردی همچو نی در استخوان دزدیده ام
نم نچید از اشک ترگان تحیر ساز من — عمرها شد دست از این تر دامنان دزدیده ام
گر همه طوفان کند موج خروش آهنگ نیست — بحرم اما در لب ساحل زبان دزدیده ام
سایه از بیدست و پایی مرکز تشویش نیست
عافیت ها در مزاج ناتوان دزدیده ام

عافیت ها در مزاج پرفشان دزدیده ام — چون شرر در جیب پرواز آشیان دزدیده ام
دم زدن تا چرخ برمی آرم زین خاکدان — در نفس چون صبح چندین نردبان دزدیده ام

تو گویی (بیدل در پرده ترجمان بیدل دیگر است .) .

سیری در مکتب هند و بررسی مشخصات این مکتب و طرز بیدل و پردازش و ذکر نظرات مخالف و موافق درین باره خود محتاج فرصتی دیگر است . درینجا می خواهم نظری گذرا بر بعضی از خصایص شعر بیدل افگنده ختم مقال کنم و ادامهٔ این بحث را به آینده بگذارم . در واقع هنر و قدرت شاعری بیدل در آوردن ترکیبات شعری و ترکیبات و تعبیرات تازه و مضامین پیچیده است ، تشبیهات وهمی و خیالی که نشانهٔ بارز سبک هندی است در غزل بیدل جلوهٔ خاص دارد و همچنان است استعارات رنگین که شورش را پیچیدگی و ابهام خاص بخشیده و آخر الامر خلق تصویرهای پارادوکسی (۱) که نظیر آن در شعر شاعران دیگر چون سنائی و خداوندگار بلخ مولانا جلال الدین جسته جسته تجسم کرده و در بیدل حیات دوباره یافته است ، چنانکه دیگری را باید شیفتهٔ این گونه عبارات دانست :

۱- Paradoxical Image - تعبیر تصویرهای پارادوکسی را دکتر شفیعی کدکنی دانشمند ایرانی آورده است ، تصویری ترکیبی از دو روی که از لحاظ مفهوم یکدیگر را نقض کنند ، مثل (سلطنت فقر) ، (ساز خاموشی) ، (فریاد بیصدا) وغیره . رجوع کنید به صفحهٔ ۵۴ ، شاعر آیینه ها . دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی.

عاشقی چیست ؟ داغ محرومی
گل خودروی باغ محرومی

یک قلم رنگ لیک نا جستنی
سربسر بردنی گدا جستنی

لب عرضی که مرده گفتارش
پای شوقی که رفته رفتارش

نا امیدی و یک جهان امید
ناتوانی و کوشش جاوید

دام خمیازه، صید دشت هوس
صبح تهمت شکار گرد نفس

پنجهٔ نا امید گرایی
پیکر ورزش ناتوانایی

همه پرواز لیک ریخته پر
شعله اما تمام خاکستر

ساز موهوم نغمه زار خیال
کلک تصویر آرزوی محال

جوش خونی که هیچ رنگش نیست
موج آبی که نم پچنگش نیست

آه اگر بست هم بدل افسرد
اشک اگر بود بی چکیدن مرد

قصه کوتاه عاشقی اینست
وای آنکس که عشق آئین است

یادداشت ، جناب مدیر مسئول آئینهٔ افغانستان ،

در شمارهٔ یازدهم مجله دو شعر زیبا خواندم در باقدرت و مهارت بسیار ساخته شده ، یکی (کفش کهنه و کیمیاشی) از احمد شکیب و دو دیگر شعر دختر و رنگین کمان از آقای نگارگر . مراتب تحسین و آفرین اینجانب را خدمت هر یک ایشان ابلاغ نموده بر منت گذارید . درین روزگار که شعر خوب حکم سیمرغ و کیمیا دارد ، شنیدن اشعاری ازین دست مایهٔ امیدواری فراوان است .

به امید فعالیت پربار و موفقیت بسیار مجله تان .

ارادتمند کریم نواب

هموطن محترم جناب استاد نواب

اول کلام از همکاری قلمی ونقد عالی تان اظهار امتنان وسپاسگذاری مینمائیم و دوام این فرهنگ افزائی را که تفاهم و مودت بار می آوردو باوراق فقیر این مجله غنا می بخشد تمنا میکنیم.

استاد نکاتی مهم و در خورتوجه یادداشت فرموده اند که اکثر آن برای این هیچمدان پند است و اندرز وانشاءالله تاحد توان پیروی خواهد شد. ازباب توضیح بعرض میرسدکه غزل استاد پژواک از مجموعه‌ای بنام "حدیث خون" اقتباس شده بودکه اغلاط طباعتی فراوان دارد معهذا تازمانیکه استاد پژواک درامریکا بودند ازحافظه‌شان استمداد میجستم ودربرخی‌موارد سهو تایپست نیز دخیل است مثلاً: تصحیح استاد دربیت هفدهم که (ننالم) صحیح و (ننالیم) سهو تایپی و همچنان درمصراع اول بیت بیست ودوم کلمه (بمسخن) سهوا (بسخن) تایپ شده است.

بقیه در ص بعد

هو
خدمت دلها

بمتقریب آمد آمد روزهای حج

خوش بحالت سوی بطحا میروی
در حریم حق تعالی میروی

در مدینه گر روی بی مامرو
پیش احمد (ص) از چه بی ما میروی؟

پیر کنعان گفت با یوسف چرا ؟
از کنارم تا زلیخا میروی

کن سراغ لیلی ات را از دلت
از چه چون مجنون بصحرا میروی

تا توانی خدمت دلها نما
زانکه آخر سوی عقبی میروی

آتشی در مسکو وپاریس زن
تا بکی جانم تو بیجا میروی

جان من تا یثرب و بطحا برو
خوش بحالت گر تو آنجا میروی

شاد باش آخر که از فیض (حیا)
قطره آسا سوی دریا میروی

از طبع محترم احمد صدیق حیاء

با در نظر داشت سفارش حیا صاحب مندرجه ورق ۱۳۰ شماره اول سال دوم (شماره مسلسل ۱۳) آئینه افغانستان

محترم خلیل الله باختری ـها مبورگ

حیاء آن مرد نامی و سخندان
ز اهل دانش است و اهل عرفان

حضور شان سلامی میفرستم
سلام و احترامی میفرستم

اگر بر اعتراض شان یقین است
جواب بندهٔ عاجز چنین است

بدیدم من به صددیوان واخبار
یکی آئینه و آهینه بسیار

به تفسیر و رسالات گذشته
به هرجا نام ذکریا نبشته

بپای دیگران گشتم روانه
زد آخر روزگارم تازیانه

رواج کهنه را باید شکستن
که تا از انتقاداتی برستن

برای باختری اصل اصول است
بزرگان هرچه میگویندقبول است

تبصره ـ جناب باختری صاحب حق بجانبند که زکریا راحتی کسانی که اسم شان زکریا است (ذکریا) مینویسند ولی انتقاد حیاء صاحب وارد بوده علاوتاً درین زمینه بخصوص یکنوع حساسیت دارند.(اداره)

ولی بنظر من در بیت هشتم کلمه (همگنان) بمعنی (همه کسان) یا (همگان) ثقیل بنظر نمیرسد و مطابق بمتن است. همینطور در مصراع اول بیت هجدهم (چنان منقلب است وضع سالکان طریق) استاد نادرستی آنرا برشمرده اند — درباب مصراع دوم بیت بیستم با شما همنواستم که (بهمدگر) بهتر میبود، ولی (بهمه‌گرهمه) در مصراع (بهمه گر همه بندیم ما همان بهتان) معنی روشن داشته عاری از قباحت بلکه یك ترکیب نومیباشد. در بیت آخر کلمه (مُغنّی) مطابق بمتن بوده ثقلت آن معلوم است و از استادی چون پژواك گاهی ثقیل نیز قابل هضم باشد. این هیچمدان در موقفی قرار ندارد که از استاد پژواك دفاع یا انتقاد نماید درینجا بر سبیل یك طالب العلم اظهار نظر شده است.

در موردی که جناب استاد نواب تجویز میفرمایند "... مسئولیت صحت و سقم اشعار نام آوران سخن که بچاپ میرسد بدوش اداره‌ٔ مجله است بخصوص که از جایی دیگر گرفته میشود." باکمال احترام بعرض میرسد که روی پرنسیپ از این کلیه وحتم نباید سر پیچید و سعی بلیغ نیزد ریغ نشده است. استاد نگارگربنا بقه همکاری حد اقل اغلاط طباعتی مقالات واشعار خود را بما یادداشت میفرستند — و متوجه شده خواهند بود که در یك منظومهٔ زیبا (کرگسان) را (گرگان) نوشته بودیم — در شرایط فعلی این کمرسی متاسفانه برما مستولی است زیرا تایپست نداریم و این مجله که سعی شده و میشود طور ماهوار بدسترس خوانندگان قرار بگیرد محصول کار جسمی یکنفر است، بشمول پاکت نوشتن و حمالی تا دفتر پسته خانه. چه بسا اوقات که فرصت دوباره خواندن میسر نبوده وفشار پسمانی و دیر مانی زود تر ما را بدرب مطبعه رهنمون شده است. از شما دانشمندان خواهشمندیم بما کمك بفرمایید — غلط ها و اشتباهات را یادداشت بفرستید تا در ستون تصحیح نشر شود. احترامات و تمنیات نیك ما را بپذیرید. (س. خ. هاشمان)

اهدا به استاد سمندر

محترم سمندر غوریانی در صفحهٔ ۲۱ مجله تحت عنوان (برنیان رشته در خاربستان — از ملت تا امت) این فرد حضرت حافظ شیراز را نوشته اند:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت — آفرین بر نظر پاك خطا پوشش باد.

بلی این بیت حافظ شیرین سخن از همان افراد قابل توجه و تحلیل می باشد — برای اینکه علاقمندان ادب شاعر معروف معانی این مضمون به پیچیده شوند خواهشمندم نظریات خود را پیرامون آن بنویسند — البته در آینده خودم هم نظر شخصی خود را بعرض خواهم رسانید.

بتقریب کلمهٔ (سمندر) این فرد حضرت ابو المعانی بیدل را به آقای غوریانی اهدا میکنم:

هم سمندر باش وهم ماهی که در جیحون عشق

روی دریا سلسبیل و قعر دریا آتش است.

ادامه ص ۱۳۷ (سبزه)

شعف و مستی میدهد. این سبزه ها مرا بیاد وطنم، بیاد کودکی ام و بیاد مادرم می اندازد.

× × × ×

جوانه های گندمیکه مادرم در مجمع، ریخته، مرتب آبش میداد و جیاناً از سایه به آفتاب و از آفتاب به سایه اش میکشاند، چتر سبز دلپذیری میساخت که گاهگاهی من با پنج انگشت آن — رشته های نازك سبزینه را آهسته بلند میکردم تا نغیسترین تارهای سپید بهم بافته را بزیر سبزه نظاره کنم ... مادرم غالباً با انگشتی نوازشم میکرد او نمیخواست نسج آن رشته های نغیس که شیرهٔ دلخواهی برای سمنك بود برهم بخورد.

هرسال، در یکی از شبهای «نوروز» صدای سحرانگیز مادرم که در گوشش چند زن دیگر برای من جرجبه و بسیار دلپذیر بود، مرا از خواب عمیق بیدار میکرد، می شنیدم که میخواندند:

سمنك در جوش ما کپچه زدیم — دختران درخواب ما بوسه زدیم

یادهای گرامی

تقدیم به (آئینه افغانستان)

نوشته : غلام نبی خاطر

ای ارجمندترین خاطرات زندگی
ای مظهر لطف •
ای مفهوم پرشکوه •
ای حقیقت مطلق •
یادت بخیر وگرامی باد •
که یاد تو عزیزترین ودلنوازترین
دقایق زندگانی من است •
ای افتاب گرم وسخن کو
ای اسمان صاف وبیغش
ای دره های مرغوب ودلکش
ای پرورشگاه دختران زیباروی پاکدامن
ای مادر جوانان برومند ودلیر
ای دهکده های سبز وشاداب
ای مردم گرم و مهربان •
باز هم یاد همه ای تان به خیر وگرامی باد •
زیبای زیبایان •
سرزمین بی نظیر وچهار فصلهٔ من •
ای صاحب زمستانهای پربرف
و شکوهمند •
ای مالك ودارنده ای بهاران خرم و
نازنین • که از بالهای پرستوها بر
تند درختان قدکشیده وسربلندت
شکوفه وگل میریزد• ومرغان عاشق و
پرندکان غزل سرا درپای ابهای مست و
مواج توچون بندکان مومن
خدا راستایش میکنند •
ای تابستانهای گرم وهستی بخش •
که باکسب فیض از منابع فیاض
طبیعت دررگهای تاکستانها شیره
زندگی ذخیره وفراورده های ممتاز تان
کندوی های بزرگ دهقان خانه ها را مملو
ازعصاره های حیات بخش می نماید •
وسرانجام ای شبهای مهتابی، ای ناله های نی
ای نغمه های عاشقانه
ای مجالس پرحرارت ودلپذیر
ای گردهم ائی بیریای دوستان یك دل در
گذشته های دور
ودورتر از ایام تجاوز بیگانه براین همه
زیبائی و ارزش •
چقدر دلم برای تان تنگ شده است •
مگر روشنی افتاب سخن گوی تو
کلبه حزین قلبم را گرم وروشن خواهد کرد ؟ ؟
مگر درپای مهتاب وکنار جویباران باصفایت
باردیگر قصه ها و حماسه های دلداگان ترا
خواهم شنید ؟ ؟

مگر
نغمه ها وترانه های جان پرور وروح نواز هنرمندان
پر استعداد تو که منزه از آلودگیهای وطن فروشان
باعسرت درگوشه انزوا بسر می برند روح خسته مارا
نوازش خواهد داد ؟
دریغا
که جز یاد این یادها نور امیدی در تاریك خانه دلم
نمی تابد وکمترین دسترسی برای پابوسی آن ندارم •
باز هم ای یادها ویادگارهای ارزشمند وپربها
یادتان و یاد همه تان به خیر و گرامی باد
یقین دارم
که درپای این یادها ویادگارهای عزیز با دل
افسرده وروان خسته
از بی مهری هموطنان از توبرگشته که جراءت شنیدن
خیانت های خود را ندارند
مانند مجاوری که
روی سنگ های مرمرین زیارتگاه مرشدش میمیرد
عاقبت جان خواهم داد •
ای مادر بزرگوار ای سرزمین مقدس ویران شده ام

ختم

ادامه صفحه ۱۴۱

اثر - ف «لبیب»

گویند که همسرم، آن دخت خوب خوی
ان نو شگفته غنچه بی بال و بر همی
مایوس صبح و شام ببیند بهر طرف -
با دیدگان تر براه شوهر همی -

وووووووووووووووو

زین قصه های غم دلم پاره پاره شد -
ای عشق اتشین تو مدد بیشتر همی -
یارب من ان نیم که روم زیر بار غیر
یا خم به پیش خصم کنم این کمر همی
یارب به اه سرد اسیران بیگناه
کانها جز بتو ندارند نظر همی
یارب بخون پاك شهیدان راستین
کانها براه حق گذشتند ز سر همی
یارب تو عشق پاك مرا اتشین نما -
تا سوز این حصار شود بی اثر همی.

بخش دیني و تربیتي

عنوان	نویسنده	صفحه
راز ها و نیاز ها (با عرض پوزش از دیرچاپ شدن)	محترم شمس الدین متین سلجوقی	۱۴۸
اهمیت مشورت در اسلام	محترم محمد عمر صدیقی	۱۵۱
اسماء بنت ابوبکر (رض)	محترمه ابتهاج از المیدا	۱۵۲
مسلمان	محترم لعل محمد گلستانی	۱۵۳
لطایف کلام حضرت پیغمبر (ص)	محترم احمد صدیق حیاء	۱۵۳
اهداء به دو شیزگان افغان	محترم دکتور محمد عزیز سراج	۱۵۳
ضرب المثلهای وطنی	محترم سید ولید صاعد	۱۵٤

بخش هنري

عنوان	نویسنده	صفحه
مشعل داران هنر		
مصاحبه با استاد حفیظالله خیال	محترم عظیم عظیمی	۱۵٦
تبصره اداره	اداره	۱۵۹

افغانستان در بازی ابرقدرت ها

نوشته، داکتر حجاز

مژده به هموطنان

مژده به هموطنانیکه نقد آهینه افغانستان بالای این کتاب خواندنی را در شماره ۹ – ۱۰ صفحه ۱٦۰ خوانده و بیهم تقاضای دریافت آنرا داشتند.

جناب داکتر حجاز فقط ۲۰ جلد این کتاب را به دسترس ما گذاشته اند. این اثر را که درمورد بعضی از مدعیات ابتکاری آن شاید همه دانشمندان افغان موافق نباشند بنظر ما باید هر افغان بخوانند و نظرات خود را در مواردی که خواسته باشند برای نشر بفرستند.

قیمت ده دالر — مرجع: آهینه افغانستان

افغانستان در مسیر تاریخ

تالیف

میر غلام محمد غبار

نظر بخواهش یك عده هموطنان محترم این کتاب از روی نسخه اصلی که در زمان حیات مرحوم غبار توسط موسسه چاپ کتب وزارت اطلاعات و کلتور تحت نمبر ۳۲ مورخ میزان ۱۳٤٦ (۱۹٦۷) چاپ شده بود کاپی شده است.

برای اطلاع هموطنان بعرض میرساند که برخی ها بعد از وفات مرحوم غبار متن اصلی را در بسا موارد چاشنی کمونستی داده تجدید طبع کردند و نسخه ایکه در ایران تجدید طبع شده نیز از روی نسخه دست خورده برخیها بوده اما اینکاپی از روی نسخه اصلی سال ۱۳٤٦ کابل میباشد.

قیمت بشمول مصارف پستی در امریکا ٤٥ دالر.

مرجع – اداره آهینه افغانستان

راز ها و نیاز ها

نوشته شمس الحق بیتاب سلجوقی

ای خدای خدای پاک و بزرگ
ای خداوند آسمان و زمین

ای خدای خدای بی همتا
ای خداوند ذره و دریا

از تو دارد توان جنبیدن
مرغ و مرغابی و کبوترها

پر و بال پرنده‌گان قشنگ
همه جا گونه گونه رنگا رنگ

چشم من قلب و جان هستی من
زین سبب شعی و کوشش شب و روز

اختری روشن از خدائی تست
همه در راه آشنائی تست

من فقط بنده و مطیع تو ام
از ره لطف و مهربانی خود

ای خداوند قادر و دانا
تو بمن راه راستی بنما

یاری ام کن تو ای خدای بزرگ
تا دلم با تو آشنا گردد
قلبم از مهر تو شود لبریز
روحم از غیر تو جدا گردد

ای خدای بزرگ

به افق الطاف بیکران تو نیاه می برم تا آنجا آرام بگیرم ... تو آن ذاتی که خواستم ترا ستایش کنم و بهمین اندیشه شب‌ها و روزها بتفکر فرو رفتم و دفتر روزگار را با قصه و داستانهایش ورق زدم تا تمام نگرویدم هنوزم در عالم تخلیق و در قاموس گسترده آن بکلمه ای بر نخوردم که با شان کبریائی تو توافق کند و برابر باشد، پس اقرار بستم و برداشتم و آن آرزو را در آرامگاه خاطره‌ها بی ابدیتی که تو بمن گسترده داده ای سپردم تا روحم شاد گردد.

ای خداوندگار من و هرچه در من هست اگر به کاوش هستی آفرینش خود بپردازم دلخوشی دارم که در اخیر و در پایان و انتهای روشن بسوی تو می پیوندم

مرا نگر که بمن ظاهر است جلوه جهان
چرا که مظهر جام جهان نمای تو ام

ای افق عالی زندگی من در خواب‌ها و بیداری‌ها، که همه رویدادهای حیاتم را تو تحرک می‌بخشی و سر رشته فعل و انفعالاتم بدست تو و در اختیار تو میباشد و امواج پیچیده رویاهای پریشانم در آرامش شبانه و در شیر و گردش‌های روزانه بفرمانت می‌طپند و از نیروی تو کسب قدرت میکنند از تو می‌طلبم تا وجودم را آنچنان توانائی بخشی که کیفیت سیر خودیت و الطاف توستحکم گردد.

جام جهان نمای من روی طرب فزای توست
گرچه حقیقت من است درج جهان نمای او

ای نسیم‌های فرح بخش بهاری که هر سلول وجودم را در خوابی که فرورفته از بیدار می‌کنید و مرا بسوی هستی و آفرینش میکشانید تا با دیده‌ای باز به باغ‌ها و چمن‌ها و گیاه‌ها و درختان بار دار و گل‌های نازنین نظر کنم و به اعجاز آفرینش خیره شوم و زمزمه کنم، و انشا که پیام آور او هستید نیایش مرا باز به او باز گو کنید گرچه خودش میداند و از حال من خبر دارد.

ای باد صبا نبوی خوشت دوش شنیدیم
با باد صبا قافله کوی تو دیدیم
در دیده شهلای بتان همه عالم
کردیم نظر نرگس جادوی تو دیدیم
تا مهر رخت بر همه ذرات بتابد
ذرات جهان را بتک و پوی تو دیدیم

ای نادر بی همتا ...! به نگاه‌های طمع آلود همه انسان‌ها چشم دوختم تا عمرم تمام شد دیدم که آن‌ها هرچه که دارند مالک آن نیستند و تو به آن‌ها به عاریت داده ای تو دهش توست و بازهم تو دهنده و گیرنده ای پس از دولت بی زوال خود بمن عنایت کن تا مرا کار آید ...!

چون عاشق روی تو شدم اینم بس
با مملکت در عالم کاری نیست
سرگشته چو موی تو شدم اینم بس
سودائی کوی تو شدم اینم بس

ای پیدا‌گر زیبائی‌ها و ای آفریننده چهره‌ها ی مرغوب سیم تنان که از چهره‌ها و چشمان سحر آمیز آن‌ها لذائذ زندگی موج می زند ... ای تزئینگر برگها یرتنه درختان و ای مظهر رنگهای قشنگ و نمایش بر روی صفحه‌ها ی گلبرگ‌ها در چمن‌ها و دمن‌ها و بر روی زمین و ابرها ... ای جریان دهنده آبها بسوی جویبار‌ها ... ای جنبش دهنده امواج بحرها که محرک کشتی‌ها بسوی ساحل‌ها آیند ..... وای ایجادگر غرش‌های زمین لرزها خشم آلود که نمونه از قهر توست بر طغیان گران جهان که زمین در زمانی چو پیکر مرده تکان میدهد و ای کشتی نشینان نجات یافته ساحل‌های دور که به اراده‌ات از شر طوفان‌ها امان یافته اند بار دیگر کشیده که سرنوشته بازهم بدست او است که هستی همه را به هر طرف که بخواهد میکشاند.

بنگر بچشم فکر که از عرش تا به فرش
در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست

ای راز‌های بی همتا ...!

مخلوقات تو هریکی تو را به رنگی و طریقه ای یاد میکنند مرغان چمن به ترانه‌ها و نواها، و موسیقی نوازان با ابزار موسیقار، و نویسندگان با زبان قلم، و جویبارها در آهنگ‌های نی که چون ناله‌های عاشقان مهجور بر فراز و نشیب امواج تند و بالا میشوند. و عرفان در حلقه‌های سماع با ستردوف

نغمه‌ی داودی می‌گویند تو بزرگی و بزرگی را باز هم بزرگی.

ای پروردگار بزرگ . . . !

پیدایش ما در این دنیا نمایشنامه‌ی باشکوهی است از آفرینش تو و زندگی ما در این جهان آزمایشگاه موقت توست کی میداند که در این آزمونگاه وظیفه خود را برضای تو عرضه کرده که موجب پذیرش گردد و یا در این معرکه توفیق نیافته است . . . . در این موقعیت خطیر و زندگی کوتاه در این دنیای اسرارآمیز که سرنوشت ما بدست توست باز هم از تو میخواهیم که حق یا را آسان گردانی و بر عمل که ما خط عفو کشی چرا که ما آفریده توایم.

ما جام جهان نمای ذاتیم	ما مظهر جمله صفاتیم
ما نسخه‌ی نامه‌ی الهیم	ما گنج طلسم کائناتیم
ما وادی جهل علومیم	کشاف جمیع مشکلاتیم
چون قطب ز جای خود نجنبیم	چون چرخ اگرچه بی‌ثباتیم

هم مغربی ایم و مشرق و شمس
هم ظلمت و چشمه‌ی حیاتیم

ای دانا و توانا . . . !

تو با قدرت و صفات عالیه بخشیده‌ای ما را آزاد گذاشته‌ای به اجرای کارهای نیک و زشت که چون اراده کنیم اجرای خوبی‌ها و بدی‌ها را در اختیار خود داریم الهی مگذار که نفس اماره ما را بسوی کارهای بد بکشاند ما امیدواریم که تو میدانی و بر کردار ما نظاره میکنی حتی حیوانات این شعور را دارند که چه کسی به آنها مهر ورزد یا ستم پس از تو میخواهیم که ما را به کارهای نیک توفیق عنایت فرمائی و بر بدیهای ما خورده نگیری.

از من همه گنه آید و من آنم	از تو همه کرم آید و تو آنی

ای خالق آهنگها و نواها در بحرها و زمین و فضای پهناور جهان که بیشتر آنها دلنواز و غم‌زدا هستند من میدانم که نغمات گیرای مرغان سحری در چمن گلها و نغمه‌های تلخ گوسفندان در چمن زارها و داد و فریاد نهنگها و ماهیها در بحرها و سکوت و خموشی سخنگوی جنگل و صحرای عظیم در کنار ساحلها و آرامش بوته‌ها و گیاهها . . . . و آرمیدن مرغان چمن در آشیانه‌هائی که بمعمار خود ساخته و با پای خود آنها را بافته‌اند . . . . و زمزمه پرندگان بعد از آرمیدن و آهنگهای دلنواز آنها در صحن چمن که همه این ترنم‌ها بهترین موزیک طبیعت را تنظیم میکنند و ما از شنیدن آن نغمات لذت میبریم و غمهای زندگی را فراموش میکنیم باز هم در آن دقایقی که آن مخلوقات تو بیاد تو زمزمه دارند بتوای ای کاش که از آن ترنم باید تنها گفت زیرا همه موجودات در عالم بنوا ستایش کنند.

هر سو که دویدیم همه روی تو دیدیم	هر جا که رسیدیم سر کوی تو دیدیم
هر قبله که بگزید دل از بهر عبادت	آن قبله دل را خم ابروی تو دیدیم
هر سرو روانی که در این گلشن آراست	هر رسته بستان گلی خوی تو دیدیم

از باد صبا بوی خوشت دوش شنیدیم
با باد صبا قافله بوی تو دیدیم

ای خداوند اندیشه و تفکرات! در موجود بزرگ یعنی آدمی که میتوانم از مخلوقات تو در گردهم آوری‌ها نقشه‌های آسمان خراش‌ها را طرح کند و آنها را آباد نماید و در آن نشینند و زندگی کنند اگر آن آدمها بیاد تو باشند یا نباشند این سلطنت تو و عظمت تو چیز دیگر است تو چقدر بزرگی.

هیچ میدانی که عالم از کجاست	یا ظهور نقش آدم از کجاست
گنج دانش را طلسم محکم است	این طلسم گنج محکم از کجاست

ای قادر متعال تو میتوانی که کوههای عظیم را چون ابرها پاره پاره کرده و چون سنجاب پراکنده سازی و دیگرها را متلاشی کنی و بزرگترین مخلوقات زنده را با کوچکترین حیوان زنده ببینی منهدم سازی و باز زنده کنی و بر تنه درختان میوه‌های شیرین و تلخ را بر ویانی و مورچگان را در عمق زمین در تاریکیها رزق و روزی رسانی بزرگی مر تراست

آن دمی کز وی مسیحا مرده را	زنده گردانید آن آدم کجاست
آنکه القا کرد جبرئیل آن چه بود	اصل عیسی چیست مریم از کجاست

خاتم ملک سلیمانی ز چیست
ملک تسخیرات خاتم از کجاست

ای شنونده بی‌همتا که نالهٔ مظلومان، دردمندان، بی‌کسان و همهٔ بندگان را
در نیمهٔ شب، در خرابه‌های پر آه، در شکنجه‌گاه، در پستی و بلندی، در زیر آب
در بلندی، در زیر آب و در روی زمین، در زیر آسمان در فضای لایتناهی، در تاریکی، در فضاهای
روشنی می‌شنوی و دادرسی‌ات شامل آن می‌گردد و با حال آن بهتر می‌شود و با تو
می‌پیوندد سبحان الله و بحمده.

ستوده‌ای ار چه من ...ت / در قیمه نگار گردون

ما جامهٔ زهد پاره کردیم
زاهد تو را گه مخوان افسون

ای مهربان ترین مهربانان..!

من می‌خواهم بار سنگین گناهانم را با ذکر توبه فرو گذارم چرا که به آیینهٔ خود
نگرانم و پریشان لاجرم خود را در سایهٔ پر عطوفت تو جای میدهم تا شمشیر غضب تو مرا
خورد نکند. میدانم رحمت تو بر قهرت غالب است زیرا که تو ارحم الراحمین ای

ای گشته بخشم و مان مقید / برخیز و از هر دو شو مجرد
در فاتحه کار سد کسی کو / بگذشته ز عمر خود به اکید

تا شید لطف کن اندرین راه
زان کش که گنه شود شوم

ای بخشایندهٔ بزرگ..!

ما از روزی که به دنیا آمده‌ایم.. بندگی تو را (طوری که لازم است) شاید نکرده‌ایم، خورد بودیم و بزرگ شدیم
و به همان اندازه که نمو کردیم، اعمال بد شیطانی نیز در ما رشد نمود و این دنیای زیبا و آفرینش
پر کیف و لذت بخش آنچنان ما را مسحور کرد که تو را فراموش کردیم و به آنچنان اعمالی اقدام کردیم
که موجب شد تا جسم ما و فکر ما را دل‌ها و روان ما و خورش‌های ما همه و همه بیاد تو نباشند و به غیر تو
و به یاد فردا نباشند تا آنجا که غافل از دیروز، فردا، کلام تو و سخنان تو را و پیام‌های محبوبت را
یعنی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را نخواندیم و اگر دیدیم فراموش کرده و بدان توجهی نکردیم از تو دور شدیم و از محبوبت جدا
گرفتیم بیچاره شدیم آن قدر که حالا نه سری داریم که بر آستانت بگذاریم و نه پائی که ما را به سوی بارگاهت
بکشاند، و نه زبانی که بتواند شرح حال ما گوید را اما تو میدانی که از کارهای بدی که کرده‌ایم پشیمانیم

الهی به دلهای شکسته ما نظر کن... پروردگارا چشمهای گریان ما را با الطاف بیکرانه خود
روشن گردان... الا کسی ... مردم این جهان از ما دوری ها فرمانده اند و خود آن هم
ناخوش اند از تو می‌خواهیم ابر درد های ما مرهم گذاری ... اگر از تو نخواهیم پس بکی رویم...
و از که کمک بخواهیم؟ ما جرم و گنه کنیم و الطاف از تو ... هر کس چیزی در لایق ...

خدا وندا...! با تن‌های فرسوده و خسته، وجودهایی که در زیر بار گناهان خورد شده
و با قدهای خمیده، با گردن‌های کج، با دستهای لرزان، با پاهای ناتوان، با دلهای شکسته و با گناهای بسیار
با تن‌های بی‌حس و حرکت، با چشمان بی فروغ، با گمان نا امیدی‌ها از زندگی دنیا
به تو پناه آورده‌ایم اگر تو ما را در آغوش پر مهرت نگیری در آن تنگنای تاریک گورستان
که تنهائیم، بیکسیم، ناتوانیم، بیچاره‌ایم بر ما چه خواهد گذشت تو میدانی که بنده ایم و توان
قهر و عذابت را نداریم بر ما رحم کن تا آن گور باغی گردد. ما را از با افتادگی‌مان از بهشتی که
در عالم برزخ مهیا کرده‌ای تا روز رستاخیز بیاسائیم و چون برخیزیم دیدار را و چشم‌های
در محشری که وعده داده‌ای به جمال پر نور و فیض بخش رحمة للعالمین یعنی پیامبر با شفاعت گر ما تکیه گاه ما
آرامش بخش روح و روان ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم روشن گردد و چون گوید و امتی وامتی وامتی
ما لبیک گویان با سرور و شادمانی به قدم بوسی او و به آستان او روان گردیم و بگوئیم

لا اله الا الله محمد رسول الله

۱۲ اکتوبر ۱۹۹۰ عیسوی سن مبارک فلاتنگ اضلاع متحده امریکا

The price of liberty
The tragedy of Afghanistan
بهای آزادی، تراژیدی افغانستان
مولف: Sayed Qasem
سید قاسم رشتیا Reshtia

این کتاب توسط ژورنالیست و مورخ شهیر افغانستان با سلاست نوشته شده که واقعات اسف انگیز تهاجم شوروی بر افغانستان را در مطالعه خوانندهٔ انگلیسی زبان نقش سخن میسازد. و برای انگلیسی زبانان معلومات کافی پیرامون تاریخ و فرهنگ افغانستان و بالتبع علوم و تحول نظامی شوروی در بر دارد.

قیمت کتاب معمول مصارف پستی	مرجع فروش
در امریکا ده (۱۰) دالر	ادارهٔ ... آئینه افغانستان

اهمیت مشوره در اسلام

محترم محمد عمر صدیقی - سان هوزی

از آنجائیکه دین مبین اسلام پیروان خویش را اکیداً بمشوره در امور توصیه وارشاد میفرماید بازهم دیده میشود که یکعده ازمسلمانان ازین راهنمایی که بدون شك و تردید انسان را ازسهو وخطا بازمیدارد ابهام و پند نگرفته و بدان چندان توجهی نمی نمایند. اگر بدقت بنگریم و عمیقا فکر کنیم که خداوند بزرگ و توانا به پیغمبر خویش که ذات بزرگوار آن محبوب حق مدینه علم بوده و راز ونیازش با خالق کاینات وگفتگویش با جبرئیل امین میبود بازهم هدایت بمشوره در امور میشود چه رسد بانسان که همیشه فکرش خالی از سهو خطا ونسیان نیست. آن حضرت (ص) در بسیاری از امور با اصحاب گرام و ازواج مطهرات مشوره میفرمودند بنابران بر پیروان و امت آن ذات خجسته صفات لازم و ضروری استکه در امور دینی و دنیوی خود مشوره نموده و با یکدیگر تفاهم و تبادل نظر نمایند تا باشد که راه ثواب را دریابند. مطلب ازین مقدمه چینی اینست که الحمدلله در ایالات متحده امریکا تقریبا پنج ملیون مسلمان زندگی میکنند و در هرشهر و دیار مراکز اسلامی و مساجدی موجود است. با آنهم دیده میشود که بعضی سالها ماه مبارك رمضان و ایام عیدین سعیدین نه تنها در بسیاری ایالات بلکه در یك شهربروزهای مختلف تعیین و نماز های عیدین ادا میشود. فکر میکنم منشاء این اختلافات عدم مشوره وتفاهم درست بین امام ها و منتظمین مساجد و مراکز خواهد بود و یا اینکه هر گروه و جمعیتی از کشور بخصوص پیروی میکند حال آنکه اینجا نه اجتهادی در کار است و نه هم تردد واختلافی در میان می آید، فقط رویت هلال یعنی دیدن ماه روزه را فرض ونمازهای عیدین را واجب میسازد. تنها دقت در دیدن ماه و تفاهم و تماس بین متصدیان امور باسانی این مشکل را حل و فصل کرده میتواند. ممکن دربعضی ایالات شبهای ماه رمضان و عید آسمان صاف و روشن باشد و ماه باسانی دیده شود و مزید بران جهت دقت بیشتر از منابع امریکائی که بوسایل دقیقتری ماه را دیده میتوانند معلومات حاصل شود، هرگاه نزدیکی از ایالات روزه و عید ثابت و در آنجا شرعا اعلان و اعلام شد وظیفه دینی خطبا و علمای آن ایالت استکه بدیگر ایالات اطلاع دهند تا دیگران ازایشان پیروی نمایند. بر مسلمانان فرض و ضرور است تا در امور دینی دقت لازمه نموده و احتیاط کنند که بحد امکان از سهو وخطا در امان بمانند. مثلا اگر روزی بدون دقت کامل و معلومات کافی عید اعلام میشود و در واقع و نفس الامر همان روز روزه باشد و هزاران نفر مسلمان قصد روزه کرده باشند درین صورت مسئولیت و گناه این جمعیت بدوش کی خواهد بود؟ شاید عامه مردم گناهی نداشته باشند پس مسئولیت این بار سنگین بدوش آنانی خواهد بود که بدون دقت کامل تفاهم و مشوره این ایام را اعلام می نمایند. درینجا هدف یك شخص و یا اشخاص معین نیست بلکه وظیفه دینی همه علما وخطبا استکه بعد از مشوره و حصول معلومات کافی بیك فیصله قطعی رسیده متفقا برگذاری این ایام را در سراسر امریکا اعلام فرمایند تاباشد که همه مسلمانان بدون شك و تشویش ایام دینی و مذهبی خود را با اطمینان کامل و خلوص نیت ادا کرده بتوانند.

در ممالك اسلامی دونفر مسلمان عاقل، بالغی که مالك تصرفات شرعی خود باشندهرگاه ماه را ببینند باید نزد قاضی شرع رفته از رویت ماه شهادت بدهند. بعد از ثابت شدن برای قاضی حکم روزه وبا عیدین را قاضی صادر میکند. در دیگر ممالك اسلامی اگر بعلت ابر وغبار ازدیدن ماه عاجز باشند از کشور اسلامی که روزه و عید را اعلام نمود باید پیروی نمایند. اگر باساس رویت ماه روز اول ماه مبارك رمضان ثابت شده باشد بعد از اینکه سی روز روزه گرفته شد روز سی و یکم بدون شك و تردید عید است. چون ماه بیشتر از سی روز نمیباشد.

فکر میکنم منبع موثق که میتوان از آن اطلاع حاصل نمود و پیروی کرد مرکز اسلامی واشنگتن است که در آن جا اکثر سفرای ممالك اسلامی در مراسم عید و دیگر ایام دینی و مذهبی اشتراك میکنند و از جریان کشور های خویش با خبر اند. من در این مورد فتوا و یا نظر قطعی ارائه نکرده ام و نه هم بخود این صلاحیت را میدهم بلکه بغرض جلوگیری از تفرقه و عدم اطمینان کامل در بر گذاری ایام متبرکه این چند سطر را نوشته ام. امید و انتظار میرود علمای دینی که روشن ساخت چنین موضوعات مهم وظیفه مستقیم شان است درین باره توجه عمیق فرموده باتفاق نظر یك فیصله قناعت بخشی را صادر فرمایند تا عموم مسلمانان باشنده ایالات متحده امریکا ایام فرخنده دینی خود را در یك روز معین بدون شك و تردید برگذاری نمایند تا مورد طعن و اعتراض از خود و بیگانه واقع نشویم و من الله التوفیق.

بکمک ضرورت داریم

آئینه افغانستان به تایپست ماهر ضرورت دارد. لطفا بتلفون ۸۳۱۴ ۶۲۶ (۷۱۴) تماس بگیرید.

اسماء بنت ابوبکر /رض/

محترم ابتهاج از السمیدا

بسم الله الرحمن الرحیم

باداره محترم ائینه افغانستان

بعد از عرض سلام از اینکه یك قسمت از مجله را به بخش دینی وتربیتی باثر پیشنهاد خیرخواهانه محترم متین سلجوقی تخصیص داده اید سپاسگذارم . چون بنده یکی از خواهران مسلمان تان هستم لذا لازم دانستم تا صفات یکی از زنان پیشتاز اسلام را که در کتابی خواندم عینا نقل وبرای شما فرستادم که معرفی و خواندن ان برای دیگر خواهران مسلمان و بادرك افغان که وظیفه مقدس مادری را هم بدوش دارند خالی از مفاد نخواهد بود.

دربایان یکی از روزهای تفتیده سال سیزدهم بعثت شهرمکه چون مرعش ناآراموخسته بال در دل سوزنده وچاك چاك کویر حجاز می شپید . آفتاب آهسته آهسته در دل تلال های خونین افق فرومیرفت واشعهٔ کمرنگش که نشانه اخرین لحظات حیاتش بود چون فریاد غریقی نگون بخت در پهنه مبثوث افق می دوید و در بی پایانی ریگستانهای آتشزای حجاز خشك میگشت . سیاهی همه جا را فرا میگرفت و اهریمن شب فضا را بکام خویش میکشید . مردان مسلح با شتابزدگی هرچه تمامتری از خم وپیچ کوچه های نیمه تاریك مکه میگذشتند ... گویا حادثهٔ در شرف وقوع بود... دقایقی بعد تعداد زیادی از مشرکین مکه و سران شان باطراف خانه محمد (ص) ابن عبدالله پیامبر بزرگ اسلام جمع شده بودند . چهره ها خشن و خشمناك بنظر میرسید . اینها نمایندگان طوایف قریش بودند که بمنظور قتل پیشوای عالم انسانی حضرت محمد (ص) بدین جا گرد آمده بودند و میخواستند نوائی را خاموش کنند که از عمق تیرگیها بپا خاسته بود . ولی اراده ومشیت خداوند متعال غیر از این بود... اوتعالی در آن شامگاه بر پیامبر برحقش فرمان هجرت فرستاد و از کید دشمنان و مشرکین او را آگاه ساخت .همان بود که حضرت علی (رض) بنا بدستورش در بسترش خوابید و خودش راهی خانهٔ ابوبکر (رض) گردید و لحظاتی بعد هر دو منزل را ترك و به هجرت شروع نمودند.

درینوقت دو دختر ابوبکر (رض) اسماء و عایشه شاهد صحنه بودند و هنگامیکه رسول خدا با ابوبکر (رض) در غار شور بسر میبرد اسما (رض) هر شام غذائیرا که تهیه کرده بود به غار مزبور می برد و دوباره در دل تاریکی بیابان راه خانه در پیش میگرفت . شام روز سوم وقتی اسماء همرای غذا بدهن غار رسید انحضرت (ص) از پناه گاه شان بیرون برامده بودند و عزم حرکت سوی مدینه را داشتند . اسماء خواست سفره غذائیرا که آورده بود روی ترك شتر ببندد متوجه شد که چیزی برای بستن ندارد لذا چادر کمری اش را که زنان عرب همیشه انرا بکمر می بستند وبدان نطاق میگفتند بدونیم ساخت نیمی را بصورت طناب در آورد و سفره طعام را بوسیله آن برشتر بست و نیم دیگرش را بر کمر خویش بست وپیامبر (ص) که ناظر این حادثه وتلاش پیگیر این زن قهرمان بودند او را "ذات النطاقین" خواندند و بدین لقب مسما گردید. و بعد از انکه اعضای فامیل حضرت محمد (ص) و ابوبکر (رض) وارد مدینه شدند اسما هم در آنجمله بود و در هنگام اقامتش با دیگر مهاجرین در محله قبا اولین فرزندش عبدالله ابن زبیر بدنیا آمد . حضرت عایشه (رض) در زمینه چنین روایتی دارد . در یکی از شبهای چون پیامبر برای ادای تهجد برخاست متوجه نوری شد که از درون خانه زبیر ابن عوام ساطع بود. پیامبر با دیدن ان روشنایی فرمود "خداوند امشب برای زبیر ابن عوام و اسماء بنت ابوبکر فرزندی عنایت میکند که در راه پیشبرد دین اسلام خدمات شایانی انجام خواهد داد." و فردا وارد خانه اسماء شد و فرزند نوزادش را طلبید. و برایش دعای خیر نموده اسمش را (عبدالله) گذاشت . اسما بنت ابوبکر نیز مانند دیگر زنان قهرمان صدر اسلام با اشتیاق در تمامی غزوات پیامبر (ص) شرکت می جست و از زخمی ها تیمار داری میکرد و برای تشنه گان آب میرسانید و زمانی تیغ از نیام بر میکشید و همگام با دیگر مجاهدین به لشکریان دشمن می تاخت . او زنی بود متزهد و دانشمند وقرار روایت محدثین بزرگ او (٥٦) حدیث از پیغمبر روایت کرده است . آری از دامن سازندهٔ اوست که مردی چون عبدالله بن زبیر برخاست . والسلام .

مرعش ـ کبوتر سفید کویر ـ زمین شوره زار تلال ـ بسته ها مبثوث ـ پراگنده

کید ـ مکر وحیله ترك ـ پشت سر شتر نطاق ـ کمربند ساطع ـ درخشان

متزهد ـ پارسا وپرهیزگار محدث ـ روایت کننده سخنان پیغمبر (ص)

تغییر آدرس ما را یادداشت بفرماهید

مسلمان

لمرجمه "گلستانی"

چه قبول کړي دالله فرمان پر ځان
ورته ویلی شم ریښتنی مسلمان

تر ځي تول په اطاعت او بنده ګی وي
هر مسلم چي د جنت لري آرمان

ل په هغه لاره ځي چي رب راضي کړي
نه ځي هیڅ کله په لاره د شیطان

نه سوغات وي ورسره چي ځي عقبا ته
نیک عمل چي شي ره سره روان

بیا کله د فاني دنیا افسوس کړي
شکر باسي چي الله راکړ ایمان

جنت کي شي داخل کوي عیشونه
په خدمت ئې وي حاضر حوري غلمان

رب ته "ګلستانی" ته هدایت کړي
چه په لاره همیشه ځي د قران

بود

شعر از : دوکتور محمد عزیز سراج

اهداء به دوشیزگان و جوانان افغان :

این چه زیبا است که افغان به افغان سازد : هوش بیگانه ترا بی سروسامان سازد
خون افغان مکن بسته بجون اغیار : عاقبت بسته نسل تو پریشان سازد
خانه ای بود ترا هستی و شهرت همه جا : قصر آباد ترا کلبه ویران سازد
تا بکی غیرت و ناموس به طاق نسیان : عزت نفس ترا دست و گریبان سازد
تو مستی به مردانگیت ای افغان : شرم این خست ترا جمله نامردان سازد
این گروهان به کسی بسته و مونس نشوند : در آخر زنده گیت سخت پریشان سازد
آب سرد و چمن سبز بهر سو گلها : باغ گلگون ترا زود بیابان سازد
تا بکی دختر افغان نشیند به امید ؟ : تو خو بگذار که او هم به غم گورستان سازد
تو که مدهوش بهر سو به عیش و عشرت : او به کنجی و به دل ملت افغان سازد ؟
اینهمه کی بود ای حامیان طریق انصاف : عدل مافوق ترا زود هراسان سازد
تا بکی خفیه تو هر کار نمائی شب و روز : وای ازآن روز که عیب تو نمایان سازد

میدهم پند بتو ای پسر خام "عزیز"
مکن این سهو که روز تو شبستان سازد

روز دوشنبه ۲۱ - آگست ۱۹۸۹

ازلطایف کلام حضرت خیرالانام صلی الله علیه و آله واصحابه وسلم: تیمنا و تبرکا برای (ائینه افغان ستان) برگزیده شد :

لطایف کلام پیغمبر / ص ا

کرد آن زال کهن سال سوال
از نبی (ص) کای شه ٔ فرخنده خصال
روز محشر که بهشت آرایند
رستگاران به بهشت آسایند
شود آن منزل عالی وطنان
راحت آباد چو من پیرزنان؟
گفت حاشا که جنان خوش وطنی
گردد آرامگه ٔ پیر زنی
گل آن باغ : جوانان باشند
غنچه اش تنگ دهانان باشند
پیر زن ز نبی (ص) چون قصه شنید
ناله از سینهٔ پر غصه کشید
از فغان زمزمهٔ غم برداشت
چو مژه گریه ٔ ماتم برداشت
شد نبی (ص) مژده دهش چابك وچست
که نه گر کهنه عجوزان زنخست
یك بیك دختر دوشیزه شوند
کی در آن روضه پاکیزه شوند
اول کار جوانی بخشند
آنگه آمال و امانی بخشند...

بلی حضرت رسول اکرم علیه الصلواه والسلام لطایف شان هم دارای جنبه های ادبی و صدق و حقیقت بود .
این منظومه از اثر دلپذیر (سبحه الابرار) حضرت مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره (عارف قرن نهم هجری) اسلام انتخاب گردیده و شخص جامی نیز در ظرافت ولطایف ماهر و حاضر جواب بودند.
میگویند روزی شاعر بیسواد که از قانون شعر بی بهره بود دیوان اشعار خودرا بخدمت حضرت جامی آورده گفت میخواهم اشعارم را ملاحظه کرده در ان باره نظر خود را توضیح دارید. شاعر برای آنکه دیوان خود را رنگ دیگري داده باشد گفت در وقت اداى مناسك حج آنرا به حجرالاسود هم مالیده و متبرك ساخته ام. حضرت جامی دیوان اشعارش را گرفته چند بیتی را از آن خواندند وبلافاصله بان شخص فرمودند: چه خوب میشد اگر این دیوان خود را به آب زمزم نیز شست و شوی میکردید. ..ختم.

تفسیر کلام حضرت ختم المرسلین (ص) ازقول حضرت جامی (رح) در ابیات فوق چنین است که خالق کاینات (ج) اول پیر زنان مسلمه و بخشوده را .. دختر دوشیزه .. میسازد یعنی .. اول کار جوانی می بخشد .. انگاه پیر زنان بخشوده را امان میدهد و به بهشت برین جابجا میسازد. (اداره)

ضرب المثلهای دری

پس ازسلام و ابراز اخلاص ، امیدوارم صحتمند وسرحال باشید .

ازمدتهاست که یك تعداد مثل های دری راگرد آوری نموده ومدتی آرزو بودمام که روزی آنهارا بدست نشرخواهم سپرد . اما سودای بی وطنی ومشکل اقتصادی مانع آرزوی دیرینه ام گردید .
اخیراً مجله وزین ((آیینه ٔ افغانستان)) که بخشی ازصفحات خود راوقف ادب و ثقافت نموده ویکی از هموطنان مان بنام محترم محمد نعیم عشمانی درگرد آوری مثلهای دری پیش قدم شده است بمن جرأت میدهد که آنچه دراین باب نزدخود دارم بیدریغانه به شما تقدیم دارم تااگر لازم دانستید آنهارادر ستون ضرب المثل ها بنشر بسپارید .
بنده نویسنده نیستم تااهمیت مثل هارا باالملاء وانشائیکه درخورو شایسته ٔ آن است ازطریق (آیینه) به هموطنان بالخاصه به فرزندان آواره ٔ افغان پیش کش نمایم .
اگرساده و بی پیرایه بگویم ضرب المثل های یك ملت درحقیقت بیانگر عواطف انسانی ، طرزحیات مادی ، ثقافتی ، تاریخی و اخلاقی مردم آن بوده که به یك کلام فعل وانفعالات انسانهارابزبان ساده ولی بایك جهان معنا ٔو مفهوم بوسیله جملات کوتاه وبعضاً باچند کلمه ٔ بسیارمختصرتبیین می کند .
مثل ها درمجموع نثرساده بوده ولی شعرا نیز بعضاً بخشی ازانهارادر قالب نظم و باکیفیت عالی و زیبا چهره ٔ تازه بخشیده اند . در هرحال این مردم اند که مثل هاراساخته اند و از سینه به سینه انتقال داده اند وانهارا بمثابه ٔ ارث تاریخی جاودانه ساخته اند .
از اینجاست که مثل هاتاهنوز مانند یك تألیف، تحقیق انشاء نیافته و نه صور شرح و تبصره رابخود گرفته است . امروزه اگرهستی مادی و معنویت افغانستان درآتش جنگ اهریمنی به نابودی نمیرفت واگر مردم ما به ویژه اطفال و نوجوانان افغان ازآب و هوای خوشگوار وطن وروابط اجتماعی ، ثقافتی ، مذهبی وملی شان دراقصای جهان تبعید و بیگانه نمیشدند ، یقیناً نشرمثل ها عمده واساسی نمی بود . ولیك امروزه که آوارگان افغان تاهنوز درتحت تأثیر شرایط محیط های بیگانه بسر میبرند و ترس بیگانگی از تاریخ و زبان مادری اعم از پشتو و دری و دیگر زبانها و ثقافت وعنعنات که هر افغان وطندوست و بااحساس را بسخت اندیشه ووسوسه سپرده است دیگر طپیدن در راه احیای زبان و کلتور و دیها حسنات ملی و اسلامی وظیفه ای است بس مقدس که هر که هرچه دارد و هرچه میداند باید بیدریغانه دراین گنجینه بریزد تادست کم اطفال و نو جوانان ما خود را در مقابل مام وطن بیگانه احساس ننمایند .
نخست اگراجازه باشد به اصلاح چندضرب المثل نشرشده آقای عشمانی بپردازم . بازهم اگربنده اشتباه کرده باشم هم معذرت میخواهم هم تصحیح .

۱– ((آزموده را می آزمایم)) صورت درست ((آزموده را آزمودن خطاست)) .
۲– ((آب رفته بجوی باز آید)) ـــــ ((آب رفته باز آید بجوی)) .
۳– ((به جوئی که آب رفته باز آید)) ـــــ ((آب رفته باز آید بجوی)) .
۴– ((از زیر چکك برخاست زیر ناوه نشست)) ـــــ ((از زیر باران برخاست زیر ناوه نشست)) .
۵– ((از سنگ صدا بر آمد از او نه)) ـــــ ((از زمین صدا برآمد از او نه)) .
۶– ((برگ سبز و تحفه ٔ درویش)) ـــــ ((برگ سبز تحفه ٔ درویش)) .
بدین لحاظ از گنجینه ٔ بزرگ مثل ها گرد آورده ام مال مردم و ملت قهرمان افغانستان بوده که آنرا در روشنائی آیینه ٔ به نوجوانان دور افتاده از میهن تقدیم میدارم .

با عرض حرمت

سید ولید « صاعد »

ضرب المثلهای دری

گردآورنده : سید ولید ((صاعد))

۱ – آشی که در دیگ است آخر به کاسه میاید .
۲– بدر میگویم و دیوار بشنو .
۳ – یك خانه زنا ، هزار خانه فنا .
۴– چیزی که بکاسه میدادی به رالك بده .
۵– مرداری را هرچه شور بتی (بدهی) بوی میاید .
۶ – چنك حلال است .
۷– از ابر سیاه بترس و از ریش دراز .
۸– بیچاره از سایه ٔ خود می ترسد (می ترسد) .
۹– مارگزیده از ریسمان دراز می ترسد (می ترسد) .
۱۰– اول خانه را پر ارزن کو (کن) ، باز فکر زن کو (کن) .
۱۱– از دهنش بوی شیر می اید .
۱۲– نابرده رنج گنج میسر نمی شود .
۱۳– مثل ماش می لولد .
۱۴– عقل به سر است نه به سال .
۱۵– خربوزه و عسل باهم نمی سازد .
۱۶– گِل خشك به دیوار نمی گیرد .
۱۷– چغلی به کنری گفت : سوراخهایت را گور .
۱۸– باماشینی ماشوی ، بادیگ نشینی سیاه شوی .
۱۹– جنگ شد بهار سر شد بهار .
۲۰– چلو صافش ازآب بر امد .
۲۱– صد کتاب پیش تجربه هیچ است .
۲۲– هرکه اول برود ، خانه نبرد .
۲۳– با حلوا گفتن دهن شیرین نمیشود .
۲۴– بایك گل بهار نمی شود .
۲۵– هرکه از مال گذشت ، از سر گذشت .

۲۶– گذر شیطان شد .
۲۷– کلاه خود را قاضی کن .
۲۸– مشت نمونه ٔ خروار .
۲۹– پیش پنج هم پنج ، پیش صاحب پنج هم پنج .
۳۰– یك صبر و دو پف .
۳۱– خانه ٔ ظلم خراب است .
۳۲– افتو ازکجا برامد (افتاب) .
۳۳– گرز رستم به یك کسره گرو است .
۳۴– جای را دیده پای بان (بمان) .
۳۵– دل تنگ نباشد ، جای تنگ نیست .
۳۶– مشتی به تاریکی زدن .
۳۷– حق خدا و حق همسایه .
۳۸– یك سرو هزار سودا .
۳۹– تیل که از خانه ٔ سرکار بریزد ، در دامنت بگیر
(احتمالاً از هند بریتانوی امده) .
۴۰– دو پادشاه در یك اقلیم نمی گنجد .
۴۱– چراغافل کند کاری که باز اید پشیمانی .
۴۲– برگ سبز تحفه ٔ درویش .
۴۳– کم بته (بده) وکم مزن .
۴۴– نان و پیاز پیشانی واز (باز) .
۴۵– یك زاغ و چهل زاغ .
۴۶– روزش روز رامان جهود است .
۴۷– هی گردك ده گردك بزن به سر شاگردك .
۴۸– کند هم جنس با هم جنس پرواز .
۴۹– مرد انست که نگوید و بکند .
۵۰– عاشقی هم فواره ٔ دارد .
۵۲– نیکی را بدیست .
۵۲– یاد کفن کش قدیم بخیر .
۵۴– هم بخور وهم بنه وهم بده .
۵۵– نه گل بانه (باند) نه کدو .
۵۶– با دوستان مروت با دشمنان مدارا .
۵۷– ازموده را ازمودن خطاست .
۵۸– یك دروغ مصلحت امیز به از راست فتنه انگیز .
۵۹– از خود کش بیگانه پرست .
۶۰– سر ترکیده کمپیز را همه دیده ، دل پرخون بی بی را هیچکس .

٦١– فلك دو یار موافق بهم نصیب نکرد .

٦٢– توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند .

٦٣– افسرده دل افسرده کند انجمنی را .

٦٤– بخت اگر یاری کند دندان ز سنگدان نشکند .

٦٥– بخت اگر سستی کند دندان زحلوا بشکند .

٦٦– تو به که (من) که به تو .

٦٧– تصمیم شرط موٴفقیت است .

٦٨– جهاندیده بسیار گوید دروغ .

٦٩– جائیکه دل بره (برود) پای میره (میرود) .

٧٠– سایه برو سایه بیا .

٧١– هر کجا رفتی خانه بساز .

٧٢– وطن جائیست که ازاری نباشد .

٧٣– ادب را از کی اموختی ، از بی ادبان .

٧٤– ده درکجا و درختها درکجا .

٧٥– این راز سر به مهر به عالم سمر شود .

٧٦– بز از پای خود اویزان است میش از پای خود .

٧٧– قصاب اشنا می پالد .

٧٨– اب را نا دیده موزه را از پا کشیدن .

٧٩– خر عیسی گرش بمکه برند ، چون بیاید هنوز خر باشد .

٨٠– یار نانی دگر و یار جانی دگرست .

٨١– پرواز بندگی به خدایی نمیرسد .

٨٢– سیر بین عقل چهل وزیر را دارد .

٨٣– طفل یك شبه رهٔ صد ساله میرود .

٨٤– هرکه اب از دم شمشیر خورد نوشش باد .

٨٥– ز جاهل گریزنده چون تیر باش .

٨٦– مار در غار خود راست میرود .

٨٧– با هر چه بازی با ریش بابه هم بازی .

٨٨– لت زیر زرد الو .

٨٩– پلنگ در لباس ملنگ .

٩٠– زخم شمشیر به از زخم زبان .

٩١– دیوار ها موش داره ، موش ها گوش .

٩٢– غریبی ننگ نیست .

٩٣– هر روز عید نیست که کلچه بخوری .

٩٤– از خیله چه گله .

٩٥– مشت پوشیده و هزار دینار .

٩٦– از ما حرکت ، از خدا برکت .

٩٧– سنگی که زورات نمی رسد ، ببوس و بجایش بان (بمان)

٩٨– از ریزه بلا خیزه (خیزد) .

٩٩– به اذان ملای غریب کسی نماز نمی خانه (خواند) .

١٠٠– صدای دهل از دور خوشست .

١٠١– سردکان بسته برات میته (میدهد) .

١٠٢– نف نف نه شفتالو .

١٠٣– شمعی که درخانه بسوزد مسجد را صبر است .

١٠٤– مشت و درفش برابر نیست .

١٠٥– تا تریاك از عراق برسد ، مار گزیده هلاك میشود .

١٠٦– اترمود ها دیر پخته میشه (میشود) .

١٠٧– در خمیر موی می پالد .

١٠٨– دست شکسته کار کده (کند) دل شکسته نه .

١٠٩– خود را در سایهٔ شتر می بینه (می بیند) .

١١٠– زمین سخت و اسمان دور .

١١١– ریش از ما و واکس از دیگران .

١١٢– سر بد در بلای بد .

١١٣– گل نو شکفته را ماند .

١١٤– هر که را چندی روز نوبت اوست .

١١٥– بی نام پدر چه میگردی – اگر مردی پدر خویش شو .

١١٦– دنیا به امید است .

١١٧– اب رفته باز اید بجوی .

١١٨– سخن حق تلخ است .

١١٩– صبر تلخ است ولیك بر شیرین دارد .

١٢٠– خربوزه او (اب) استغم نان را بخور .

١٢١– جن و بسم الله بهم نمی سازند .

١٢٢– از گندم ، گندم روید و از جو ، جو .

١٢٣– صد زدن زرگر و یك زدن اهنگر .

١٢٤– ترك عادت موجب مرض است .

١٢٥– پرده مردم را کن که خدا پرده ات را کند .

١٢٦– در غنچه خزان شد .

١٢٧– یار زنده و صحبت باقی .

١٢٨– پس نخوت سپاه روان کردن .

١٢٩– مثل سیماو (سیماب) بیقرار است .

١٣٠– دست شکسته حمیل گردن .

١٣١– گوشت گنده گردن قصاب .

١٣٢– بیکاری مادر امراض است .

١٣٣– یك در بسته و صد در باز .

١٣٤– در خانه اش یك کهاردنه ،

سر بماش نه تا تندور (تنور)

١٣٥– از ابخت ماهی میگیرد .

١٣٦– کسی که باد میکارد ، طوفان درو میکند .

١٣٧– گل در بسته زیب داره (دارد) .

١٣٨– از دیوار شکسته بترس و زن شلیته .

١٣٩– همان خرك همان درك .

١٤٠– دل به دل راه داره (دارد) .

١٤١– سخن بزرگان شنیدن مایهٔ دولت است .

١٤٢– تیری که از کمان جست ، جست .

١٤٣– انچه برای خود نمی پسندی ، برای دیگران مپسند .

١٤٤– مزن به در کس تا نزنند به دیوارت .

١٤٥– پایت را برابر گلیمت دراز کن .

١٤٦– سخن به اندازه گوی

(خموشی معنی ئی دارد که به گفتن نمی اید برون) .

١٤٧– زیر کاسه نیم کاسه است .

١٤٨– مثل صابون لشم است .

١٤٩– او از دعوی تیر است ، شاهد از شاهدی نه .

١٥٠– زن کوچه باشی و از بچه نه .

١٥١– مغز سر گنجشك خورده

(برای کسانی گویند که از اندازه زیاد پر حرفی کنند) .

١٥٢– در پی هر شب روز است .

١٥٣– اشتها زیر دندان است .

١٥٤– پول خوشبختی نمی ارد .

١٥٥– نزن (مزن) مشت تا نخوری لگد .

١٥٦– از یك دست صدا بر نمی اید .

١٥٧– باد اورده را باد میبرد .

١٥٨– پیسه اود او (اب) از شیرو شیر .

١٥٩– در شهر کورها یك چشمه پادشاه است .

١٦٠– مارکه از سوراخ بیرون شد به میبره (میبرد)

دم غارش سبز میکنه (میکند) .

١٦١– پنج پنجه اش پنج چراغ .

١٦٢– مشك انست که خود ببوید ، نه

انکه عطار گوید .

١٦٣– خود کوزه و خود کوزه گر

و خود گل کوزه .

١٦٤– میگن (میگویند) بینی ات را پشك برد ،

بی پشك می دوی با بینی ات را می بینی .

١٦٥– نالیدن بلبل ز نو اموزی عشق است .

١٦٦– کلی ها (کلیدها) را شور میدمکه جنگ میشود .

١٦٧– خرج ات را مطابق دخلت کن .

١٦٨– دخلش نرزده و خرجش بیست .

١٦٩– پل بسته ئی که بگذری از ابروی خویش .

١٧٠– دست اش به الو نمی رسد ،

میگوید الو ترش است .

١٧١– جود و خر را تقسیم نمی تواند .

١٧٢– همت بلند دار نزد خدا و خلق .

١٧٣– دروغگوی حافظه ندارد .

١٧٤– هیچ کس نمی گوید دوغ من ترش است .

١٧٥– کم دارو مر پرهیز کردن .

١٧٦– دروغگو دشمن خدا و رسول است .

١٧٧– مکن با پیل بانان اشنائی .

١٧٨– مسافر اوارده نمی گذارند ،

میگید اسپم را در خانه ی ملك بسته کن .

١٧٩– باد امد و خدا مراد خوشه چین را داد .

١٨٠– هی صیدان وطی صیدان خار مغیلان .

١٨١– نان گرسنه دیر پخته میشود .

١٨٢– کارد را کارد لنگو و مرد را مرد ك .

١٨٣– هنر و راگفتند دولت زیاد ،

گفت خود را نگه دار .

١٨٤– خانهٔ گرگ بی استخوان نیست .

١٨٥– افتابه خرج لحیم .

(باتیدارد)

بخش هنری
مشعل داران هنر

مصاحبه با استاد حفیظ الله « خیال»

(قسمت اول)

مصاحبه : عظیم عظیمي

خیال هنرمند خیلی سابقه دار و فهیم در موسیقي و راگ فهم ورزیده است . استاد مرد مهربان است، قد متوسط داشته نظافت را خیلی دوست دارد؛ هرگاه او را ببینید باصطلاح سرتا پا بل میزند ((میگویند گل و صورت زیبا را نیز دوست دارد - کي ندارد؟ - اداره)) .مردی خیلی متین و متواضع است ، با همه یکسان برخورد میکند و احترام میگذارد وحاضر نیست بهیچ خاطری هیچکس از او برنجد . خیلی آرام، با خوشروئي و نرم صحبت میکند. محفل موسیقي بسیار پسندیده وغني دارد، اگرچه با سن و سالی که از او گذشته وباوجودیکه رنجهای زندگي او را آزرده، هنوز در رخسارش طراوت نموداربوده با انرژي میخواند وپیهم آهنگ میسازد. حسادت و خود بزرگ بیني را خوش ندارد و هرکه در بارهٔ موسیقي چیزی از او بپرسد بیریا مدد میکند و اندوخته های هنري خود را در چاردیوار خشک تعصب و بدبیني محبوس نکرده برخلاف سطح بینش وسیع توام با رواداری برای کمک و آموزش دارد. راستي، راستي ، کسانیکه خیال را از نزدیک میشناسند میدانند که خیلي دوست داشتني است ، شخصیت نیک و اخلاق شخصي و هنری او قابل ستایش میباشد.

استاد خیال یکتن از بانیان موسیقي افغاني است که با تحمل زحمات زیاد موسیقي را از تهداب وبطور علمي واکادمیک آموخته ودسترسي او بموسیقي از طرف مجامع بین المللي منجمله یونسکو برسمیت شناخته شده است؛ بیشک که نامش چون دیگر بزرگان موسیقي در دفتر هنر کشور ما بخط زرین میدرخشد. خداوند (ج) عمرش را دوام و صحتش را بکام داراد.قابل تذکراست چون استاد خیال در موسیقي شخص پر بار است مصاحبهٔ او نیز پر محتوا میباشدو متاسفانه نسبت طوالت مقال این مصاحبه بدو قسمت تقسیم شده است . بخاطر این مصاحبه و وقت و شکیبائیکه استادارزاني نمودند از ایشان تشکر و سپاسگذاری میکنم. امیدوارم هموطنان و هنر دوستان باین وسیله خیال پر آوازه را بهتر و بیشتر از پیش بشناسند.

س : محترم استاد خیال شما چند سال دارید ، بکجا تولد شده اید و ثمرهٔ ازدواج تان چند فرزند است ؟

ج : آقای عظیمي اگر مرا بلقب استاد یاد نکنید ممنون میشوم زیرا هنوز اهلیت واستحقاق این لقب را حاصل نکرده ام؛ اگر من بتوانم در دستگاه هنری کشورم بحیث پرزهٔ کوچکی قبول شوم افتخار خواهم داشت وبجواب سوال شما باید بگویم که من در کابل متولد شده ام و(۵۹) سال دارم وثمرهٔ ازدواجم سه فرزند است ، دو پسر و یکدختر.(تبصره: خیال در لیسهٔ استقلال همصنف من بود؛ سن خود را دوسال جوانترقلمدادنموده، نسبت بمن یکسال جوانتر یعني ۶۱ ساله میباشد ، اما از رهگذر دلزندگي هنوز سي ساله بشمار میرود، خوشا بحالش. هاشمیان) .

س : دورهٔ تحصیلي خود را بکجا بپایان رسانیده اید و هم در افغانستان چه کار رسمي داشتید ؟

ج : من به لیسۀ استقلال تحصیل کرده ام و در ظرف سي سال وظایف مختلفي را در ساحۀ هنر انجام داده ام ولی ۲۵ سال بحیث مسئول بخش موسیقي رادیو و در اخیر تلویزیون اجرای وظیفه نمودم، هنگام وقوع کودتای کمونیستي بحیث مدیر عمو مي موسیقي رادیو تلویزیون کار میکردم و در اولین سالگرد کودتای کمونستي به تقاعد سوق داده شدم که از ان بعد در چار راهي صدارت کورس موسیقي شخصي باز کردم و تا وقت ترک وطن به تدریس جوانان در رشته های آواز خواني و نواختن آرمونیه مصروف بودم.

س : شما چه موقع مجبور به ترک وطن شدید ؟

ج : من توانستم در آغاز سال ۱۹۸۸ از کشور خارج شوم.

س: چند سال است بکار موسیقي اشتغال دارید و چطور شد که بموسیقي رو آوردید و آیا کسان دیگری هم از فامیل تان سر درکار موسیقي هستند ؟

ج : من در سن هفت سالگي در جملۀ ترانه خوانهای لیسۀ استقلال شرکت داشتم و این خود دلیل ذوق بی پایان من بموسیقي بود و از فامیل ما برادرم عبدالله ریحان که در وقتش آواز خوان بود و همچنان خواهر زاده ام « دیده ».

س : آیا بخاطر دارید و میتوانید بگوئید چند آهنگ ساخته اید و زیادتر آهنگهایتان را کي خوانده بودید و هم اولین آهنگ شما چه نام داشت وکي خوانده بود ؟

ج : تعداد آهنگهایم را بصورت درست نمیدانم ولی بیشتر از پنجصد آهنگ در آرشیف رادیو تلویزیون افغانستان دارم. آهنگهای مرا بر علاوۀ هنرمندان افغاني ، هنرمندان خارجي چون محمد رفیع، مهدی حسن، فریده خانم، نورجهان بیگم، اقبال بانو و دیگران واز افغانها مهوش خانم، پروین خانم، میرمن رخشانه، هم آهنگ، ژیلا ، ناهید ، پرستو ، رحیم غفاري، احمد ظاهر ، احمد ولي، رحیم مهریار ویکعده هنرمندان دیگر خوانده ،اینکه اولین آهنگ مرا کي خو انده بخاطرندارم.

س : آیا شما نزد کسی تعلیم موسیقي دیده اید ، در کجا و نزد کي ؟

ج : مربي من در رشتۀ موسیقي استاد « سلامت علیخان» میباشد و در گذشته در افغانستان و پاکستان نزد او اساسات موسیقي را فراگرفته ام.

س : شما که شخص فهیم در موسیقي هستید اگر توضیح بدهید که در کدام سالها موسیقي افغاني سیر نزولي و صعودي خود را پیموده، کدام اشخاص در آن سهم بارز داشته و کدامها مقصرند ؟

ج : نا گفته نباید گذاشت که پیشرفت تخنیک در انکشاف موسیقي رول عمده داشته است. در گذشته ها وسایل ثبت در افغانستان بکلي میسر نبود، خوانندهها آنچه میخواندند به هوا میرفت و امکان نگهداشت آهنگهای موسیقي وجود نداشت. مثلا مل از استاد قاسم مرحوم چند ریکارد سه دقیقه ای که در هند ثبت شده بوّد داشتیمکه آنهم از بین رفت و از این استاد محترم در آرشیف رادیو ریکارد یا فیته نداریم که جای افصوص است زیرا تازمان مرگ استاد وسایل ثبت امروزي اصلا وجود نداشت. ناگفته نماند که تفکیک هنر مند حقیقي از غیر حقیقي وتشویق هنرمند حقیقي در پیشرفت موسیقي تاثیر غیر قابل انکار دارد. چنانچه بعد از کودتای چپي ثور هنر در خدمت تبلیغ سیاسي برای یک گروه خاص قرار گرفت ، بی هنران انقلاب (؟) گفته و جیبهای خود را پر کردند و نور چشم بلند پایگان شدند و آنهائي که مداحي نکردند از نظر ها افتاده و فراموش شدند ، یعنی کاسه های چوبي سر آب آمده و کاسه های اصیل زیر آب رفتند و از نظر ها پنهان گردیدند. هنر در افغانستان در دهۀ اخیر سیر قهقرائي خود را پیموده و می پیماید ، البته مسئول همان اشخاصی هستند که مسئولیت همه ویرانیها را در افغانستان بدوش دارند.

س : لطفااگر توضیح بدهید که موسیقي افغاني درده سال اخیر باوجود سعي وتلاش روسها و مزدوران داخلي شان چرا نتوانست با موسیقي تاجیکي خلط شود، در صورتیکه نسبت به هند ما با تاجیکها نزدیکي زبان و فرهنگ داریم؟

ج : موسیقي تاجیکي ازلحاظ محتوا و ارزش هنری فقیر بوده و لهجه و سبک آن با ذوق افغانها سازگاری ندارد. موسیقي هندی یک موسیقي غني است و هر شنونده میتواند از یک سبک آن به ذوق خود مستفید شود. در حالیکه موسیقي تاجیکي این تنوع را ندارد، ناگفتنه نماند که فعلا موسیقي تاجیکي نود در صد تحت تاثیر موسیقي افغاني بوده و همه آهنگسازان تاجک سبک و روش آهنگسازان افغاني را پیروی میکنند.

س : نظر تان در بارۀ موسیقي آماتور د رافغانستان چیست ؟

ج: آماتوران بحیث ممثلین موسیقي جوانان قابل تشویق میباشند. اگر آماتوران از همردیفان خود که در این بخش وارد تر و صاحب تجربه بیشترند استفاده نمایند هنر شان مورد علاقۀ بیشتر مردم قرار خواهد گرفت .

س : شما موسیقي افغاني را کلا در چند بخش منقسم میدانید ؟

ج : م.سیقي افغاني را به بخش های : موسیقي خانقائي ، سبک غزل ، موسیقي مدرن و موسیقي محلي میتوان تقسیم کرد.

س : شما در افغانستان شاگردانی داشته اید ، لطفا یکي دو تن آنها را معرفي میکنید ؟
ج : گرچه من خودم شاگرد کوچک دبستان موسیقي میباشم ولي برای اینکه همین الفبای موسیقي را که با هزارمشکل آموخته ام باخود نبرده وتا حد توان در اختیار دیگران بگذارم، هرکي بمن مراجعه کرده است، آنچه در توان داشته ام از او دریغ نکرده ام.از جملهٔ آنهائیکه رسما نزد من شاگرد شده اند میتوانم از : استاد مهوش ، ژیلا، رحیم غفاری، ناهید ،پرستو و رحیم مهریار که خوانندگان شناخته شدهٔ کشور میباشند ، نام ببرم.
س: آیا فعلا در امریکا مکتب موسیقي دایر کرده اید و شما فعلا در امریکا چه مصروفیتي دارید ؟
ج : من فعلا که در شهر نیویارک زندگي میکنم یکتعداد جوانان علاقمند بموسیقي را در کورس خود آوازخواني و نواختن آرمونیه درس میدهم. همچنان برای هنرمنداني که کاست ثبت میکنند آهنگهای جدید تهیه میدارم و بعضا در محافل خوشي هموطنان شرکت مینمایم.
س : وقتي صحبت از موسیقي اصیل افغاني میشود شما اصالت موسیقي افغاني را چگونه توجیه میکنید ؟
ج : موسیقي اصیل افغاني موسیقي ایرا مینامیم که از بین مردم بوجود آمده ، نمایندگي از فلکلور اصیل مردم و تمام خصوصیات افغاني را احتوا کرده، از دل برخیزد و بر دل نشیند. بعضیها باین عقیده اند که موسیقي اصیل افغاني تنها موسیقي محلي را میتوان نامید ولي اینطورنیست. اگر ما تنها موسیقي محلي وفولکلور را بحیث موسیقي اصیل افغاني قبول کنیم، درست نیست ،چون تعداد این آهنگها نظر به نیاز مردم کم است، بزودترین فرصت این آهنگها یکنواخت شده و باصطلاح دل را میزنند. بنظر من هرآهنگیکه رنگ افغاني داشته باشد و از هیچگونه موسیقي بیگانه در آن استفاده نشده باشد ، یعني کاپي کدام آهنگ بیگانه در آن راه نیافته باشد ، آنرا آهنگ افغاني شناخته میتوانیم.
برای اینکه خوانندگان این مصاحبه بطرز کار یک عده آهنگسازان کشور که همواره برای زنده نگهداشتن موسیقي اصیل افغاني تلاش کرده اند ، آگاهي حاصل کنند ، چند نمونه از آهنگهائیرا که از سالها باینطرف بروی زبانها است با اسم آهنگساز و آوازخوان توضیح میدهیم:

(۱) گلفروشم، زمن گلی بخرید. کمپوز از مرحوم استاد غلام حسین آواز : میرمن پروین
(۲) بیا که آشتي کنیم. « استاد هاشم آواز استاد هاشم.
(۳) از قره باغ کوچ کدي . « مرحوم استاد برشنا آواز سلما خانم.
(۴) کاکل زده بیا ، جانم صدقیت. « استاد ترانه ساز آواز احمد ولي.
(۵) تا بکی از ما جدایي عایشه. « از هنرمند تواناحلاند آواز کورس دستجمعي.
(۶) کجکي ابرویت نیش گژدم است « از آهنگساز معروف نینوازمرحوم آواز از احمد ظاهر مرحوم، مکتب دار موسیقي نسل جوان.
(۷) او در یک شب باراني آمد بخانهٔ من. کمپوز از خیال آواز پرستو .

این نمونهٔ کوچکی از کار آهنگسازان ماست و هیچکس گفته نمیتواند این آهنگهای اصیل افغاني نیستند. وقتي در بخش موسیقي کشور صحبت میکنیم، کوشش کنیم که خدمات سایر هنر مندان را نادیده نگیریم. اگر امروز دیگران را فراموش کنیم فردا دیگران ما رافراموش خواهند کرد.
س : لطفا اگر چند دقیقه راجع بتاثیر موسیقي هند بر موسیقي افغاني و اینکه سبک هندي چه موقع و چطور در کشور ما راه یافته، صحبت کنید ؟
ج : چون در کشور ما متاسفانه ماخذ برای تتبع در بخش موسیقي وجود ندارد و آنچه را میدانیم روایت است، من از زبان استاد سر آهنگ مرحوم شنیده بودم کمه میگفتند : موسیقي هندي بازتابی است از موسیقي افغاني چنانچه ساخته ها و سبکهای مروجي در هند مثل قوالي خواني، ترانه و هم آلهٔ سه تار از ایجادات امیر خسرو بلخي است و میگفتند که موسیقي از افغانستان به هند رفت و در آنجا ترقي کرد ولي در کشور ما بنابر تعصبات محیطي عقب ماند.
س : اگر لطف کرده بگوئید آیا دانستن راگها و دیگر چه دانستنیها برای بدست آوردن لقب استادي میتواند معیار باشد و این لقب تحت چه شرایطی و بعد از چه نوع امتحانات میتواند نصیب هنرمندان شود ؟
ج : در تمام جهان موسیقي بحیث یک فن قبول شده است ، جای شک نیست که هر فن از خود اساستی دارد و بدون دانستن اساسات آن در تاریکي راه پیمودن است؛ ازینکه ما در موسیقي افغاني از خود الفبا نداریم باید از اساسات مروج شرقي یا غربي استفاده کنیم که این الفبا از سالها باینطرف در افغانستان همین « سر گم » قبول شده است که استادان بزرگ کشور ما نیز در بخش تدریس از همین شیوه استفاده میکنند.
از راگها میتوان در قسمت تنظیم موسیقي افغاني نیز استفاده کرد مثلا از کاست « سحرگاهان » احمد ولي که کمپوز های آن از ساخته های من میباشد ، راگ چند پارچهٔ آنرا بشما توضیح میدهم:

آهنگ « چشمان سیاه را تو شکار کرده رفتي » : راگ آن « کومول دور گه » است .
رر « تو مرو از بر من زود مرو » : راگ « جوگ » است .
رر « چرخ بزن گلبدن » : راگ « بندراباني سارنگ » است .
رر « کس بپر از بام من » : راگ « تلک کامود » است .

بخش دوم سوال تان که پیرامون اعطای لقب استادي به هنرمندان است ، شاید منابعیکه صلاحیت دادن این لقب را دارند نزدخود معیارهائی داشته باشند که بنده از آن آگهي ندارم. (باقیدارد)

یادداشت : من (هاشمیان) بموسیقی سخت علاقمندم ولی ازین بحر هیچی نمیفهمم وبه تبحر ودانش دوست عزیزم استاد خیال ارج واحترام قایلم. فقط در دو موردکه بزبانشناسی و ادبیات ارتباط میدارد ودرین رشته ها منحیث طالب العلم طی وطریق میسر شده است توضیحی بعرض میرسد:

در باب فقر وغنای موسیقی ـ همانند زبان ـ تا اوایل قرن بیستم که زبانشناسی علمی انکشاف نکرده بود، نظر عوام همان بود که گویا فلان موسیقی وفلان زبان غنی وفلان و فلان فقیر است. اما بعد از آنکه چامسکی "زیر بنای جهانی زبان" و "جهان شمول بودن پدیده های زبانی" را ثابت ساخت و نشان داد که همه زبانها اصوات خود را برحسب احتیاج از "ذخیرهٔ صوتی مشترک جهانی" میگیرند و باساس طرز تشکل وکار دماغ انسان، ترکیب زبانها وتشکیلات آنها ازنظرمعانی شبیه بوده فقط دستور هرزبان وجه خصوصی ولی زیربنای جهانی دارد. مطالعات زبانها وفرهنگها بشمول زبانهای قبایل بدوی افریقا و جزایر شرق دور نا به ٔجوهین تلقی، عامیانهٔ مبنی برفقیربودن زبانها را برملاساخت. بشر شناسان (زبانشناسی شاخهٔ ازبشرشناسی است)دیدندکه بعضی فرهنگ های بدوی (از قبیل اسکیموها) حدود ۵۰ کلمه برای برف دارند (باساس شرایط اقلیمی و انواع واقسام برف که درآن محیط میبارد) ـ در افغانستان برای انگور حدود بیست نام مستعمل است ولی در هندوستان همه انواع انگور فقط یکنام دارد ـ در افغانستان برای انواع مشروبات الکلی دونام مستعمل است : شراب (عربی) و می، درحالیکه ممالك واجد فرهنگ شرابخوری ده ها نام عمده برای مشروبات دارند که هرکدام آن فروعات متعدد دارد. ازین مطالعات بشرشناسان باین نتیجه رسیدند که هر "زبانیکه احتیاجات کتله مربوطه خود را برآورده سازد زبان غنی است" و تا امروز زبانیرا نیافته اند که احتیاجات مردم خود را مرفوع نسازد. باین ترتیب مفهوم زبان فقیر و زبان غنی جای خود را به "زبان انکشاف یافته" و "زبان غیر منکشف" گذاشته است و اینهم بطور نسبی قابل قبول میباشد. بطور مثال، زبان انگلیسی در رشته های سیانس و تکنالوجی بسیار انکشاف کرده ـ خصوصا در رشته فضانوردی و ماورای جو کلمات و مطلاحاتی درین زبان ذخیره شده وهر روز افزایش میابد که زبان فارسی حتی یکهزارم حصه آنرا ولو بطور اقتباس (عین کلمه باعین تلفظ) نگرفته است. نتیجه اینکه، انگلیسی زبانیست انکشاف کرده در سیانس و تکنالوجی و فارسی زبانیست فنی در ادبیات. جالب تر اینکه هر زبان قابلیت انکشاف مانندزبان دیگر را دارد.

موسیقی نیز عین سرنوشت را پیموده است ـ وقتی موسیقی از یك عنصر تفنن بحیث یك علم اخذموقع نمود و در دانشگاه ها عرضه شد، مطالعات علمی درین رشته نشان داد که زیر بنای موسیقی مانند زبان وجه جهان شمول دارد و موسیقی هر ملت برای خود آن ملت بسنده و کافی و وافی میباشد. موسیقی هند بخاطر وابستگی مذهبی بقسم یك ضرورت فرهنگی تبارز نموده، خواندن و رقص درهندوستان یك ارزش اجتماعی و وسیله معیشت بشمار میرود ـ غنی بودن موسیقی هندی منحصر بچوکات فرهنگی خود هندوستان است و موسیقی افغانی که بملحوظ محدودیتهای فرهنگی مانند آن هندوستان انکشاف نکرده، ولی برای احتیاجات فرهنگ افغانستان کافی و وافی میباشد و هر آئینه قابلیت انکشاف و همسویه شدن با موسیقی هندی و هر موسیقی دیگر را دارد، اگر فرهنگ افغانی معیار ارزش اجتماعی آنرا ارتقا بدهد. قابل یادداشت است که قبل از ظهور اسلام در منطقهٔ ما ایرانیها (ساسانیان باستان) با همسایه های سامی خود (عراق یا آشور و کلده باستان) موسیقی مشترك داشتند ولی درحالیکه ایران وافغانستان زبان مشترك دارند، موسیقی مشترك ندارند ـ موسیقی افغانی وجوه مشترك با موسیقی هندی دارد و این بخاطریست که چنانکه استاد خیال فرموده اند خمیر اعلی موسیقی هندی از افغانستان توسط آریناها بهندوستان دراویدی رفته است که هندوها منکر آن نیستند.
دانشمند امریکائی به تقلید از چامسکی اثری نوشته است که مشابهتها و تحولات زیر بناهی زبان و موسیقی و عملکرد مشترك هردو را تشریح کرده است. هنگام تحصیل دورهٔ داکتری، وقتی این کتاب از لحاظ ارتباط آن بزبان شناسی بر ما تحمیل شده بود، از آنجائیکه از برکت بوهنحی ادبیات آشنائی سطحی با علم عروض داشتم، بمدرس مضمون "آواشناسی" که (داود) نام داشت و از یهودان عراق بود گفتم که نویسندهٔ کتاب (پروفیسور موسیقی در یونیورسیتی نیوبارك) عروض میفهمیده زیرا هجاها را درموسیقی مانند عروض عربی بر شمرده و باساس آن رابطه غیر قابل انکار زبان و موسیقی را تشریح کرده است. پروفیسر داود گفت: "بلي او عربی میداند و اکنون در اسرائیل تدریس میکند." انشاءالله در آینده ترجمهٔ یکی دوبخش آن کتاب را تقدیم خواهم کرد.

نکته دوم همانا نقل قولیست که استاد خیال از مرحوم استاد سرآهنگ کرده است که گویا یکعده راگها و آلات موسیقی از ایجادات امیر خسروبلخی است. من خود عین عبارت را از مرحوم محمد حسین سرآهنگ شنیده ام وحدود ۳۰ سال قبل مناقشه ای هم در همین موضوع (در منزل آقای دگروال محمد نعیم انوری که خواهرش معروف به آزاده همانشب نزد استاد سرآهنگ باصطلاح گُر ماند و رسما بشاگردی پذیرفته شد) بین ما رخ داده بود که در اثر وساطت استاد هاشم رفع گردید. مرحوم استاد محمد حسین که در علم موسیقی سرآمد اقران خود بود، بارتباط ادبیات دو ضعف داشت که اگر کسی جرأت میکرد برویش بیارد، سخت مشتعل وبرآشفته میشد: یکی معنی کردن ابیات حضرت بیدل (که ماشاءالله در دُرست خواندن آنها از برکت رهنمائی صوفی عبدالحمید قابل تحسین و کریدت میباشد) و دیگری تاریخ ادبیات دری.

در تاریخ ادبیات دری (که ما هم خواندیم و هم تدریس میکردیم) شاعر یا موسیقی دانی بنام امیر خسرو بلخی سراغ نداریم. ناصر خسرو قبادیانی بلخی (شاعر - حکیم - فیلسوف و جغرافی دان قرن چهارم هجری) صاحب سفر نامه و خوان الاخوان و جامع الحکمتین و دیوان شعر) بموسیقی دسترس نداشته است و از بلخ و خراسان شخص دیگری که براگها و آلات موسیقی وارد بوده و شاعر و صاحب دیوان بنام امیر خسرو بلخی در تذکره الشعرا زبان دری گزارش نیافته است.

اما امیر خسرو دهلوی (متولد ٦٥١ هـ مطابق ۱۲۵۳ م در شهر پتیاله هندوستان ولد امیر سیف الدین از ترکان خراسان که در عهد سلطان شمس الدین التمش افسر عالیرتبه نظام بود) صاحب دواوین در اردو و فارسی، در دربار سلطان جلال الدین خلجی و علاوالدین خلجی و سلطان قطب الدین ایبك و سلطان محمد تغلق بحرمت و عزت زیسته (و صاحب تحفته الصغر - اعجاز خسروی - خزاین الفتوح - مرأت الصفا - مفتاح الفتوح - تغلق نامه و سیرالاولیاء و ده ها اثر دیگر میباشد) اسمش ابوالحسن یمین الدین ودر صباوت امیر خسرو تخلص اختیار نموده، سردارونام آورعصر خود در ادب دری بوده، امیرالشعرا لقب گرفته بود - عارف، صوفی و جامع الکمالات بود.

امیر خسر دهلوی از مریدان خاص نظام الدین اولیاء (رح) و در خدمت او بود. حضرت معین الدین چشتی (رح) معروف بخواجه اجمیری موسس طریقت چشتیه (چشت قریه ایست در جوار شهر هرات) در هندوستان پیروانی از قبیل شیخ الاسلام قطب الدین بختیار کاکی و خواجه فریدالدین مسعود گنج شکر و سلطان المشایخ خواجه نظام الدین اولیاء داشته و در طریقت چشتیه موسیقی وسیله ایست برای نیایش بحضور رب العالمین (ج) که اکثر پیروان این طریقت منجمله امیر خسرو دهلوی به آن دسترس داشته اند.

هرکس به طریقی صفت حمد تو گوید ساقی به می و مطرب و ساغر به ترانه

یکتن از بازماندگان نظام الدین اولیاء درمقدمه (تحفته الصغر) آورده است که "حضرت نظام الدین اولیاء... با مرید خود چنان محبت داشت که میفرمود: "اگر اجازت میبود که در یك قبر دو انسان دفن شوند من میگفتم که خسرو را بپهلوی من بگذارید" (ترجمه ازمتن اردو) و از زبان نظام الدین اولیاء (رح) پیوسته میشنیدند که میگفت:

"الهی بسوز سینه این تُرك مرا ببخشا!"

این رباعی در وصف امیر خسرو دهلوی از نظام الدین اولیاء (محبوب الهی - رح) میباشد:

خسرو که به نظم ونثر مثلش کم خاست ملکیت ملك سخن آن خسرو ماست
آن خسرو ماست ناصر خسرو نیست زیرا که خدای ناصرخسروماست

امیرخسرو دهلوی اشعار دری را مانند اهل زبان سروده وعلاوه بر اشعار خالص اردو، مکتب و روش جدیدی از اختلاط دری و اردو بجا گذاشته که "ریخته" نامیده میشد و یك نمونه آن اینست:

ز حال مسکین مکن تغافل در آئے نیناں بنائے بتیاں
که تاب هجران ندارم اے جان نه لیہو کاہے لگائے چھتیاں

ازین (ریخته) روش، لهجه و زبانی پدید آمد که در شمال هندوستان (پاکستان امروزی) اردو نامیده شد و اشعاری ازین قبیل:

تیری زلفیں نہیں یہ تو زنجیر ہے تیری ابروں نہیں یہ تو شمشیر ہے

و شاعرانی مانند (علامه اقبال) پدید آورد.

امیر خسرودهلوی در موسیقی استاد ماهر بود و ازامتزاج راگها پدیده های نو آفریده بود وازاین بابت غزلهای او موسیقیت داشت، ماه جمال بانونظامی درمقدمه (تحفته الصغر) چنین آورده است: "... حضرت امیر خسروموسیقی کے ماهر اور استاد بهی تھے اس لئے ان کی غزلوں میں روانی اور غنائیت بهی موجود ہے. آپ جونکه هندی راگون کی ساتھ فارسی موسیقی سے بهی واقف تھے اس لئے آپ نے دونوں زبانوں کی موسیقی کوترتیب دے کرنئے راگ و رنگ پیدا کئے ..."

حاصل مطلب اینکه امیر خسرو بلخی با تبحر در راگها وجود نداشته، امیر خسرودهلوی پیروطریقت چشتیه، شاعر وعارف قرن هفتم هجری بود که بموسیقی وراگها دسترس داشت. (اداره)

EDITORIAL

Criminal Communists Are Heading to America !

Every government is entitled to run its own business and we are by no means inducing. However, we owe the American people and government the courtesy of granting us refuge in the Unites States of America at a difficult time; this obliges us to make certain suggestions for the good of America.

The U.S.Immigration Act takes its spirit from the U.S. Constitution which embodies the fundamentals of human rights. The concept of " persecution " in the Act has been subject to free interpretations, such that deserving parties (in the case of Afghans) having suffered torture, cruelties and the like in the hands of communists, have not been able to satisfy the requirements of "persecution"; on the contrary, communists who have cruelly implemented inhuman and illegal punishments on their countrymen, and /or committed treason in their country, also use the concept of "persecution" favorably to seek refuge in the United States. Hence, the question often arises whether it is fear of "persecution" from a communist government by anti-communist citizens or by communist comrades who have willingly served that government.

Dozens of renowned Khalqis and Parchamis have entered the United States legally and illegally, some have come on a tourist visa only to seek legal status through local means; included in these are famous K.G.B. agents such as Mohammad Khan Jallalar, who was neither persecuted in Afghanistan nor a communist government would do any harm to him because of his special position in the Communist Party, as well as his long and excellent connections with the K.G.B. Jallalar's sister was Vice President of the Republic of Tajikistan (S.S.R.) and her husband was Minister of Interior, both high ranking members of the Communist Party of Tajikistan, so he could stay in Doshanbai or Moscow, if he wanted to, and safely too. He stayed in Doshanbai for about 8 months, then came to Canada, and finally to New York, where his sons own businesses.

Afghan communists are not <good communists>; they do not constitute a fear of idiological indoctrination in this "melting pot" land of plentiful. However, the government of the United States have invested uncle Sam's billions of dollars to defeat communism in Afghanistan, and now the policy of giving shelter to those who brought communism in Afghanistan seems to constitute a controversy.

On the issue of justice , too, the United States has a moral obligation to help justice be done in Afghanistan. If this country brings Norega to justice, it ought to set another high example of sending those to justice who have killed dozens of innocent Afghans, looted their property and inhumanly treated women and children.

Please note our new address:

P.O.Box 408
Montclair,CA 91763

Diplomat seeks refugee status

Afghans say man was member of secret police responsible for torture, killings

BY ESTANISLAO OZIEWICZ
Immigration Reporter

A former high-ranking Afghanistan government and Communist party official, who was part of a regime that some members of Canada's Afghan community claim was responsible for torture and killings, has applied for refugee status in Canada.

Using Afghan diplomatic passports, Hashmat Kaihani, 42, arrived in Canada with his wife and three children earlier this month and applied for refugee status, immigration officials said.

A spokesman for the Afghan embassy in Washington said that just because Mr. Kaihani was a senior official does not mean he was involved in torture and killings. (There is no Afghan embassy in Ottawa. Canada has no diplomatic relations with Afghanistan and does not recognize the legitimacy of the present government.)

"He was not a judge, he was not an attorney, he was not a member of an execution squad," said the Afghan spokesman.

"How can he be held responsible for killing people?"

The spokesman said that, on the contrary, many killings have been committed by agents of Afghan rebel groups based in Pakistan who are fighting the Kabul regime.

Mr. Kaihani is scheduled to appear at a preliminary immigration inquiry today at Immigration Department offices in Mississauga, where one Afghan group is planning a demonstration.

Until Tuesday, Mr. Kaihani and his family were staying at a hostel in Toronto, but a hostel official said yesterday that the family had moved because they were being harassed.

Mr. Kaihani could not be reached for comment.

Members of Ontario's 5,000-strong Afghan community, many of whom fled Afganistan in the wake of the 1979 Soviet invasion to prop up a pro-Soviet government, say Mr. Kaihani was a member of the Afghan secret police in the 1980s and of the revolutionary council.

He was later appointed deputy minister of information and then became a diplomat. His most recent posting was to North Korea as ambassador.

The Afghan embassy official, who asked not to be identifed by name, confirmed that Mr. Kaihani failed to return to Kabul at the end of his posting about a year ago and sought refuge in Germany and Switzerland.

The spokesman confirmed that Mr. Kaihani was a senior party and government official but said he knew nothing of Mr. Kaihani being a member of KHAD, the notorious secret police.

"This is a sad situation as far as I'm concerned," the embassy official said. He said he believes Mr. Kaihani probably did not return to Kabul for economic and personal reasons.

He added that Mr. Kaihani, like other former Afghan officials and refugees, is welcome to return to Afghanistan with all his rights protected.

The Afghan Association of Ontario has written a letter to Bernard Valcourt, the new Immigration Minister, saying the Afghan community abhors the possibility that Mr. Kaihani could be granted refugee status.

Amanullah Olomi, president of the association, said in the letter that Mr. Kaihani was a member of a regime that was responsible for the torture and death of hundreds of thousands of people.

Najibullah Tahiri, co-ordinator of the association, said the group is attempting to document claims by Afghans now living in Canada who allege they were victimized by Mr. Kaihani.

Afghanis howl over 'refugee'

By TOM GODFREY
Toronto Sun

Metro Afghanis are outraged by the arrival in Canada of a man they say ran Afghanistan's secret police.

Community members said Hashmat Kaihani, 42, claimed refugee status last Monday at Pearson Airport.

Immigration spokesman Milt Best said Kaihani claimed status with his wife and three children.

Wali Sharifi of the Afghanistan Help Centre said Kaihani was the head of the secret police, the Khad.

Sharifi said Kaihani was head of the Revolutionary Supreme Court and in charge of dealing with government dissidents.

Ambassador to North Korea

He said Kaihani was later made Afghanistan's deputy minister of information and culture before being appointed that country's ambassador to several countries. His wife, Sima, was head of a communist women's association and also wielded enormous power.

Kaihani was most recently Afghanistan's ambassador to North Korea, before fleeing to the west.

Afghan community activist Nasir Khalid said Kaihani was refused asylum in Germany after fleeing North Korea. He then came to Canada via China.

Best said Kaihani claimed status with his family April 15 and his hearing has been adjourned until next Thursday.

"There's nothing unusual about this case," Best said. "He's just another refugee claimant in the system."

There are about 6,000 Afghanis living in the Toronto area. Many are refugee claimants who fled their homeland to escape the communist regime.

Community members said Kaihani is abusing Canada's refugee laws.

"This man is a communist and a criminal and what he did to our families back at home is wrong," Khalid said.

3

Afghan War: Overshadowed but Not Over

Analysts Say Persian Gulf Conflict May Have Improved Prospects for Diplomacy

4/28/91 A27

By Al Kamen
Washington Post Staff Writer

All but eclipsed by the Persian Gulf conflict, the 12-year-old war in Afghanistan grinds on almost as a Cold War afterthought.

Reports last weekend that the Soviet-backed regime in Kabul launched a Scud missile attack against a resistance-held town, killing more than 300 people, created barely a ripple in the news as world attention remained focused on the plight of Kurdish refugees in and around Iraq. The seizure last month of the town of Khost by the U.S.-backed *mujaheddin* resistance—a major event had it happened two years ago—went largely unnoticed.

Despite many months of talks, both the United States and the Soviet Union have failed to extricate themselves from what remains a costly thorn in their relations.

The war in Afghanistan has left 1.5 million dead and resulted in 5 million refugees, according to U.S. estimates. It has cost the United States $9 billion, a sum that continues to grow an estimated $250 million a year in military aid to the mujaheddin.

The Soviets, who withdrew their troops in 1989, are paying even more: about $3.5 billion each year in military and economic aid to the five-year-old regime of President Najibullah.

Nonetheless, the Persian Gulf War, by reordering political priorities in the region, may have improved prospects for a new round of U.N.-assisted diplomatic efforts begun this month to end the Afghan conflict, according to U.S. and regional analysts.

"The stars are in different alignment than they have been in a long time," a senior administration official said. "But closing the deal is really hard."

One new factor favoring the negotiations was a decision last month by the United States and Saudi Arabia to cut off aid to the two most militant Islamic fundamentalist leaders in the mujaheddin resistance, Gulbuddin Hekmatyar and Abdurrab Rasul Sayaf. The action represented punishment for the resistance leaders' support of Iraqi President Saddam Hussein during the gulf conflict.

Further, the Saudis are thought to be more inclined to encourage a negotiated settlement on Afghanistan in light of their interest in consolidating newly reestablished relations with the Soviets, knowledgeable sources said.

Pakistan, longtime backer of Hekmatyar, is also rethinking its policy, according to sources. "The Saudi decision is a very important one, and it is going to influence [Pakistan] as well to shut off Hekmatyar," one source said.

With this in mind, the recent taking of the government garrison in Khost is being viewed by Pakistani and U.S. officials not as the beginning of a drive on Kabul, but rather as a way to spur a new round of talks. After the fall of Khost, Pakistan began discussions with Iran, Saudi Arabia and the United States, looking for a breakthrough.

U.S. and Soviet negotiators appeared to come close to agreement four months ago on ending arms deliveries from their countries to Afghanistan. A draft of a joint statement by Secretary of State James A. Baker III and Eduard Shevardnadze, then Soviet foreign minister, who met in Houston last December, would have had both countries agreeing simply to cut off arms, walk away from the conflict and let the Afghans resolve it, according to a copy obtained by The Washington Post.

But the two sides could not agree on a date for the arms cutoff. And the Soviets then asked that, as part of any accord, Saudi Arabia and Pakistan also commit themselves to cutting aid to the rebels.

Administration officials are now divided over how to proceed. Some regard the Soviet position on Afghanistan as having hardened, reflecting the enhanced influence of the Soviet military over President Mikhail Gorbachev.

Those officials see the fall of Khost as an important message to Moscow that Najibullah's hold on power is tenuous and that the Soviets must be prepared to find an alternative to him. Taking the town was an important victory in terms of showing that the traditionally fractious mujaheddin could work together, one official said.

Other U.S. officials disagree, arguing that Soviet authorities still want out of the Afghan conflict. The Soviet military's increased influence over policy in Moscow is seen in "some arms control and domestic security issues," one official said, but "it is not reflected in the situation in Afghanistan."

These officials are sympathetic to Soviet concerns that Saudi and Pakistani arms deliveries not continue in the event of a U.S.-Soviet agreement to stop supplying the Afghan war. They also express understanding for Soviet opposition to the possibility that the most radical mujaheddin rebels could end up running Afghanistan.

"The Soviet military doesn't want Hekmatyar in power. I don't either," a senior Defense Department official said.

Moscow recently asked U.N. Secretary General Javier Perez de Cuellar for his help in resolving the conflict "by the end of the current year." De Cuellar's envoy for Afghanistan, Benon Savon, visited Moscow, Kabul and Islamabad trying to put together a list of between 30 and 100 Afghan leaders for an interim government. He also is expected to go to Riyadh and Tehran in a further effort to reach a consensus among the major outside powers.

For U.S. officials, a diplomatic settlement would be preferable to another alternative: a congressional cutoff of aid. The Bush administration lobbied hard in Congress last year to preserve aid in the face of growing sentiment that much of the rationale for U.S. involvement had disappeared when the last Soviet troops left Afghanistan.

Some administration officials appear less determined this year to fight Congress on the issue. "Last time, we barely escaped with our lives," a senior official said. "We are still behind it, it's still important, we'll justify it, talk about it in the grand scheme of things, but we're just about at the end of our rope on this one. . .

"You can't cling to a policy when the situation has changed, and it is very hard at this stage of the game to see what our interest is," the official added. "It is hard to have any sort of faith that our money is going to make a difference."

Other U.S. officials are not ready simply to walk away from the rebels. A secret House intelligence committee hearing on covert programs last week, which heard testimony from CIA Deputy Director Richard J. Kerr and State Department Undersecretary Robert M. Kimmitt, left some observers confident there is still strong bipartisan support for aid to the mujaheddin.

"American support depends entirely on what happens [in the fighting] this summer," said Rep. Charles Wilson (D-Tex.), an ardent supporter of aid to the mujaheddin. "The war remains an enormous success. It is a terrible drain for the Soviets. It will be the final humiliation for them. We should make it as expensive for them as we can."

Dr. Sayed Qassem Rishtia

Afghanistan: Crossroad of Different Cultures

Mr. Chairman,

First of all I would like, as an Afghan, to express my deep appreciation and warm thanks to you, Mr. Chairman, and to all of the other organizers who contributed to arranging this international conference dedicated to the study of Afghan culture and its future perspectives. The Afghans consider this friendly gesture as a recognition of their heroic and successful struggle against foreign aggression, a struggle which triggered a chain reaction throughout Europe, facilitating the current movement of emancipation in Europe and elsewhere.

The theme of this conference is of great importance not only to the Afghans themselves but is surely of much interest also to humanity as a whole because the cultural heritage of Afghanistan is, by its diversity, beauty and other particularities, considered by many scholars as unique.

To illustrate this universal importance of Afghan culture, permit me, Mr. Chairman, to present a brief sketch of the ancient history of Afghanistan from which its culture cannot be separated. Afghanistan is, indeed, one of the oldest countries of Asia, and has a recorded history of five thousand years. It is mentioned in the oldest of historical texts like Reg-Veda and Avesta. According to these sources the first Aryan tribes wandering for centuries across the wide plains of central Asia settled around the 3rd millenium B.C., for the first time, on the banks of the Oxus (today Amu Daria), and later founded the city Bactria (at present known as Balkh) in northern Afghanistan. This is the reason the ancient historians call it the 'Mother of the Cities'.

The first ruler of the Arynns, whom they selected, was named Yama (or Jam in Persian). The Aryans were then engaged in cultivating the land and breeding cattle. When their number increased, they started emigrating to other lands: northward in the direction of Europe, westward toward Iran, southward toward the Indian peninsula. On the other hand, Afghanistan, (known in this period as Aryana or Aryana Vejo (literally: the Land of Nobles)) owing to its geographical position in the triangle formed at the foot of the high plateau of Pamir, (called the 'roof of the World'), between the rivers Oxus and the Indus, was the shortest link between the Mediterranean regions and China as well as India. Therefore, throughout history all great conquerors, attracted by the fabulous wealth of India, successively invaded Afghanistan in order to reach the subcontinent: among them were: Alexander the Great, Genghis Khan, Tamerlane, and Babur. It was not only the hordes of these invaders which crossed the Afghan soil; the country gradually became a meeting place of different cultures, partly brought in by the invading armies but in most cases through the flow of commercial exchanges which took place along this important artery of communication between Europe and the Asian continent. The famous Silk Road, connecting the Roman Empire to China and India established in the Middle Ages, was flourishing here until the discovery of the sea routes in the fifteenth century.

But these exchanges were not limited to merchandise only. They were accompanied by the flow of ideas, philosophies, arts and cultures. To cite only a few examples: Greek culture entered Afghanistan during Alexander's historic expedition in the east, while Buddhism, born at the foot of the Himalaya's in Nepal, soon reached Afghanistan from the east and reached its zenith there under the Kushan dynasty in Afghanistan, particularly during the reign of King Kanishka. Hinduism origineted in south India but infiltrated the country from the south until it was driven out by the Arab armies who conquered Afghanistan in the eighth century A.D.. The monolithic teachings of Zoroaster, who was born in Balkh in the first millinium B.C., reached Iran and India. It is quite natural that this encounter between these diverse arts and cultures at this crossroad of the ancient world not only produced an unrivaled cultural and artistic amalgam but also gave birth to some new kinds of arts of exceptional beauty and value. The more interesting of them is the Greco-Buddhist or Greco-Bactrian art which is also impregnated by Zoroastrian, Sassanid, Kushanid, Indian and Chinese influences. All over Afghanistan one can find in the same site, superimposed, the remains of different arts and cultures, sometime mixing with the local culture and, in some other instances, in distinct layers from each other. The colossal statues of Buddha in Bamyan (in central Afghanistan) are considered among the artistic marvels of the world ; one is 53 metres high and the other 35. Both are carved in rock; the stupas of Hadda (in eastern Afghanistan); the huge Zoroastrian temple of Surkhotal in northern Afghanisten; the palace of Kanishka in Bagram near Kabul; the Greek military fort of Ai Khanam (literally: Lady of the Moon) and the newly discovered Khushanid royal cemetery in Tille Teppa (literally: mound of gold) at the outskirts of Balkh (ancient Bactriane) are among these incomparable specimens of the historical heritage of Afghanistan. As I said earlier, this historical heritage is also a part of the common patrimony of humanity, shedding new light on a very important part of the ancient history of the world. It also illustrates the magnificent legacy of our common ancestors, serving as a source of inspiration for coming generations.

The cultural importance of Afghanistan is not limited to the early period of the history of the country. In the Islamic era, too, Afghanistan, despite numerous invasions

and devaststions, has played an important role in the advancement of art and culture in the region, if not at world level. The fine monuments of the Ghaznvid, Ghoorid and Timerid periods, respectively in Ghazni, Herat and Mazar-i-Sharif, alas!, mostly in ruin, still witness the grandeurs and magnificence of this period from 11th to 16th centuries. The minaret of Djam in Ghor near Herat (12th Century) served as a model for the famous Qutb-monar of Delhi, built a century later by Qutbuddin Ibak, Emperor of India.

It is to be noted that only a few historical sites of Afghanistan have been explored properly during the last 70 years with the cooperation of archeologists from different countries, namely France, Italy, Britain, America, Japan and the Soviet Union. These limited archeological findings were mainly on display in the Kabul Museum. But these few specimens had already convinced the visiting scholars to consider this museum one of the richest and most interesting in Asia.

On the other hand, Afghanistan's cultural heritage is not limited to monuments and other material objects of cultural and architectural character. Its spiritual and artistic aspects are also very rich, inspiring and full of beauty and wisdom; there are among them the works of well known philosophers, doctors, astronomers, architects, historians geographers, miniaturists and poets. To recall only a few of them, we can name Avicenna Albiruni, Ghazali, Mawlana Djalaluddin Balkhi, Alisher Nawai, Amsary, Khoshal Khan Khatak, Rahman Baba, Djami, Behzad and, last but not least, Jamaluddin Afghani, the great writer and thinker of the 19th century whose revolutionary messages awakened the masses in several Asian and African countries to rise not only against European and colonial powers but also against despotic rulers. No doubt the works of these eminent personalities represented an important part of our cultural heritage but, unfortunately, only a small part of this priceless treasure has survived the succeeding davastations of which Afghanistan was the scene and the victim throughout its tumultuous history. In particular the repeated and bloody onslaughts of the moghuls, from Genghis Khan to his successors, which continued for 2 hundred years, not only took also a heavy toll in human lives but destroyed all aspects of civilisation in Afghanistan. The result is the present underdevelopement and underpopulation of the country compared to its neighbours. Of course these disasters constituted a severe blow to the creative cultural activities of the Afghans who were fighting for their survival.

Nevertheless, they soon succeeded in overcoming the difficulties and slowly resumed their material and spiritual development. At the beginning of the 15th century a new cultural renaissance started in Herat in the western corner of Afghanistan. It was led by the Timurid dynasty. By an irony of fate the Timurids were direct descendants of Tamerlane who destroyed Afghanistan. The apogee of this cultural renovation was reached under Queen Ganharshad, the widow of Shahrukh.

Alas!, we saw today but a few vestiges of this latest upsurge of Afghan cultural creativity intact; this time most of those incomparable monuments, which were considered to have been among the best cultural jewels of central Asia, were destroyed not by the barbarian hordes of the past but by those who consider themselves among the most civilised nations of the world, namely the British, at the end of the 19th century, and the Russians, in our time (since 1979). And this only for satisfying their colonial appetites! What we could save from this vast and rich heritage were the few specimens of our old cultural wealth, gathered and exhibited in our national museum. It represented the fruit of 60 years of research and labour. Unfortunately, today, as we know, this priceless treasure has also been plundered by criminal hands.

The first blow to the Kabul museum occurred under the communist regime in 1979 on the eve of the Soviet invasion of Afghanistan, when it was decided, for no apparent logical reason or purpose, to hastily move the museum from its original premises to another unprepared building in central Kabul. Those who were responsible for this transfer were simple conscripts who had no idea of the importance of those valuable objects. They manhandled them and threw each section in lorries and discharged them carelessly inside the new building. Many precious items were broken; other more attractive ones were stolen while some unique pieces disappeared later on when the officials of the regime took charge of the place. Soon after the Soviet invasion and their installation of Babrak Karmal in Kabul, the rumor was spread in Kabul that some of the most precious pieces had been taken by the Soviet officers who first occupied government buildings. Although, as a result, an investigating team was formed to check these allegations and to compare the museum's original lists with the remaining objects, the result has not yet been published.

The same thing happened to the library of the Kabul Museum and the King's library in the Royal Palace. Both contained the finest specimens of Afghan minature art and calligraphy as well as some rare, even unique, hand written books. Maybe some of them are already in the hands of private collectors.

The latest attempt against a most valuable heritage of Afghanistan, with world-wide importance, took place recently just after the occupation of the country by the Soviet army in 1980. I have already mentioned the name of Tella Tappa in the city of Balkh (Bactria). The archaeological survey of this area had been granted to the Soviet Union. The Soviet experts discovered, on the eve of the communist coup, a very important site with several tombs carved in the wall of an old Zoroastrian temple. The coffins contained, beside the skeletons of some princes or princesses of the Kushani period, a great number of pieces of gold jewelry and other

Please note our new address: P.O.Box 408 Montclair,CA 91763

objects of art which were buried according to Kushani custom with the deceased persons. All of them are made of pure gold and are in perfect harmony, illustrating the excellent workmanship of the jewellers of the period. Some pieces, in the opinion of the Russian experts themselves, are unique and priceless.But according to the same experts, the excavation was not completed when they were ordered by the Soviet authorities to stop work and leave the place immediately, an order with which they complied without taking any precautionary measures to safeguard the two remaining tombs full of precious gold objects of incalculable historic and artistic value. I have a copy of the National Geographical Magazine of March 1990 with me; it contains these revelations. They are offered by Victor Ivanovich Serienidi, the head of the Soviet archaeological delegation, who claims that all other objects excavated from the Tella Tappa are in Kabul. No confirmation of this statement has been published by the Kabul regime. On the contrary, reports have circulated that some of these priceless pieces have been sent to Moscow for further study and expertise in order to ascertain the exact age, style and other peculiarities of those rare specimens of Kushani culture. The same Russian scholar compares the importance of the discoveries of Tella Tappa to the treasures of King Tutankhamen of Egypt. It is to be said that UNESCO has recognized Afghanistan as the main center of Kushani period which also comprises, although in different degrees, other countries of the region.

The latest calamity of the currently imposed destructive war in Afghanistan is the Arch of Triumph, the symbol of the independence of Afghanistan, erected in the 1920s in Peghman near Kabul. Today this most venerated national monument is standing with its mutilated structure as a witness of an unjust and brutal aggression

This, then, was, Mr. Chairman, a brief introduction to the historical background of the Afghan culture and its universal importance.

As for the other aspects of our culture and its future perspectives, I am sure that my distinguished colleagues will present their enlightening thoughts and suggestions according to our agenda. For my part, I will present, with your agreement, my opinion during the debate on some of those aspects. Suffice it to say now, Mr. Chairman, that, as soon as a legitimate, representative and effective government is established in Afghanistan, an event which we expect to take place in the near future, one of its first responsibilities should be to launch an appeal to UNESCO and all interested countries to help in the restoration and repair of the remaining historical and cultural monuments of Afghanistan. In the meantime, an investigation by a competent body should be undertaken, as soon as possible, to determine the losses which occured with regard to our cultural heritage. These must be found and recovered and those which have been removed from the country must be returned.

Thank you, Mr. Chairman.

سیمینار بین المللی کراکوف

سیمیناری از تاریخ ٤ تا ١٦ اپریل ١٩٩١ ازطرف انستیتوت فیلالوژی پوهنتون یا یونیورسیتی کراکوف ـ پولیند، پیرامون "فرهنگ افغانی و تداوم و آینده آن انعقاد یافته بود که در آن علاوه بریک عده دانشمندان افغانی، افغانستان شناسان و دانشمندان خارجی نیز اشتراک نموده بودند. از پشاور استاد رسول امین رئیس انجمن نویسندگان افغانستان آزاد (وفا) و از اروپا دکتور سید قاسم رشتیا اشتراک نموده مقالاتی ایرادکردند. افغانستان شناسان پولیندی ،استرالیائی و امریکائی منجمله پروفیسر کولینز (Collins) استاد سابق پوهنتون کابل سهم گرفته بود.

درکنفرانس علاوه برمسایل فرهنگی بالای موضوعاتی از قبیل تاثیرات منفی سلطه کمونزم و اشغال شوروی بر مظاهر و جنبه های مختلف فرهنگ افغانستان- بشمول تعلیم و تربیه و رسوم و عادات باستانی ملی و طرق چاره جوئی برای حفظ و احیای مجدد آنها - وضرورت برای جستجوی راه های حل قضیه افغانستان وختم جنگ،مباحثاتی صورت گرفت. کنفرانس از علاقمندی مجامع فرهنگی پولیند بافغانستان با در نظر گرفتن مشابهت ها و تجارب مشترك دو ملت، بارتباط تسلط کمونزم، نمایندگی میکرد. در اخیر یك کمیسیون همکاریهای مشترك بین افغانستان و پولیند انتخاب گردید.

محترم دکتور سیدقاسم رشتیا مقاله خود را تحت عنوان " افغانستان گذرگاه فرهنگهای گوناگون " ایراد نموده بطور مختصرنکات برجسته ٔ تاریخ پنجهزار ساله کشورما راتشریح وبیشتر بر آبدات تاریخی و هنری چه در دوره قبل از اسلام و چه در دوره اسلامی و اثرات متقابل اختلاط فرهنگ افغانی با فرهنگهای اجنبی و بومی روشنی انداخته است. متن کامل مقاله دکتور رشتیا درین شماره در قسمت انگلیسی نشر شده، برای پژوهشگران قابل استفاده میباشد.

آئینه افغانستان مساعی جمیله محترم دکتور سید قاسم رشتیا را در پخش و نشر داعیه و جهاد افغانستان چه از طریق تلاشهای شبانروزی در رشته ژورنالزم بوسیله مجله وزین و معروف (امپکت چاپ سویس) و چه بوسیله اشتراك در مجامع سیاسی و فرهنگی بین المللی - اکثر بمصرف شخصی خود شان - و نگارش مقالات و کتابها قابل تمجید وتقدیر میداند وبرای دوام صحتمندی و طول عمر شان دعا میکند.

اثر جدید دکتور رشتیا بزبان انگلیسی کتابیست ضخیم شامل رویداد افغانستان در قرن ١٩ با ایزاد یك فصل مشتمل برواقعات اخیر که تازه در لاهور چاپ شده و در شماره آینده تقریظی بالای آن نشر خواهد شد.

امید است دوست محترم و همکار سابق پوهنتون ما جناب استاد رسول امین، نیز اگر لازم دانند مقاله خود را برای نشر به آئینه افغانستان ارسال نمایند.